

رسالة لالان

ثقه الاسلام تبریزی

مقدمه، ویرایش و تعلیقات:
محمد علی جهانی پور

رساله

لا لان

اثر:

ثقه الاسلام تبریزی

متوفی در ۱۰ محرم (عاشورا) ۱۳۳۰ قمری (دی ماه ۱۲۹۰ خورشیدی)

نامه‌ای سرگشاده به علمای حوزه علمیة نجف

ربیع الاول ۱۳۲۶ قمری

(فروردین ۱۲۸۷ خورشیدی)

مقدمه، ویرایش و تعلیقات:
محمدعلی جهانی پور

تبریزی، میرزا علی (ثقه الاسلام)

رساله لالان

به کوشش: محمدعلی جهانی پور

نشر اینترنتی: خرداد ۱۳۹۸ / ویراست اول: آبان ۱۳۹۸

تیراژ: نامحدود - فضای مجازی

بها: رایگان

*برداشت از مطالب این رساله، با ذکر منبع بلامانع است.

فهرست مطالب

۵ مقدمه
۹ معرفی رساله
۱۱ عقیده مشروطه خواهان
۲۱ فصل [رفع ابهامات و بیان ویژگی های نظام مشروطه]
۳۱ فصل اول: ملت چه می خواهد؟
۳۷ فصل دوم: دولت چه می گوید؟
۴۱ فصل سوم: تکلیف چیست؟
۴۵ فصل چهارم: عاقبت کار چیست؟

مقدمه

میرزا علی ثقة الاسلام تبریزی یکی از مشهورترین چهره‌های حامی انقلاب مشروطه ایران، در نامه‌ای به علمای حوزه علمیه نجف که البته به صورت سرگشاده بوده و علاوه بر مخاطبان اصلی خود، در برخی موارد حامیان و مخالفان مشروطه را مورد خطاب قرار می‌دهد، ابعاد انقلاب مشروطه ایران، ویژگی‌های نظام مشروطه، خواسته‌ها، تکالیف و آینده آن را به صورت مختصر و در عین حال بسیار مفید شرح می‌دهد.

برای کسانی که به تاریخ ایران علاقمند هستند ولی به دلایل مختلف نمی‌توانند انقلاب مشروطه را به طور مبسوط و مفصل، آنگونه که در کتاب «تاریخ مشروطه ایران» نوشته شادروان احمد کسروی آمده است، مطالعه کنند، رساله ثقة الاسلام خطاب به علمای نجف، می‌تواند ذهن آنان را نسبت به مشروطه و مشروطه‌خواهی روشن نماید.

عنوان این رساله، توسط خود ثقة الاسلام نامگذاری شده است. «لالان»، جمع «لال» است و در لغت، به انسان‌هایی می‌گویند که قادر به صحبت کردن نیستند اما در اینجا، از منظر ثقة الاسلام، لال، کنایه از هواداران جنبش مشروطه است که اتفاقاً می‌توانند حرف بزنند اما چون رسانه‌ای ندارند و بوق‌های تبلیغاتی مخالفان‌شان قوی‌تر است، نمی‌توانند حقوق و خواسته‌های خود را مطرح نمایند. از این رو، ثقة الاسلام آبروی مذهبی و سیاسی خود را واسطه انتقال این صداها به بزرگترین حامیان معنوی مشروطه قرار داده که از قضا در ایران ساکن نیستند و ممکن است از برخی اوضاع و خیم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مطلع نباشند و یا اخبار نادرست به آنها برسد.

در روزهایی که در آذربایجان، محل اقامت ثقة الاسلام، نظریه‌های مشکوک پیرامون جدایی آذربایجان از ایران و پیوستن به روسیه تزاری سر می‌دادند، ایشان در این رساله، به شدت افکار وطن‌گرایانه سر می‌دهد. گذشته از نوع عبارات به کار گرفته شده مانند «وطن محترم ما...»، ثقة الاسلام در ابتدای این رساله، هدف اصلی از انقلاب مشروطه را حفظ حدود و مرزهای اسلام عنوان نموده که احتمالاً در آینده‌ای نزدیک، مورد تاخت و تاز دشمنان قرار می‌گیرد و برای توجیه این نظر خود، تجربه‌های تاریخی زیادی را بیان می‌نماید که در آنها هرگاه استبداد، حاکم بوده، مرزهای اسلام و ایران مورد تجاوز قرار گرفته است. بنابراین تجاوز به مرزهای ایران، چیزی جز تجاوز به حاکمیت اسلام نیست.

فارغ از بحث‌های مربوط به مشروطه‌خواهی در این رساله، علاقمندان خواهند دید که افکار ثقة الاسلام در حوزه مسائل اجتماعی و اقتصادی تا چه حد جلوتر از زمان خود بود. مباحث مربوط به نفی اجنبی‌گرایی و طرح دیدگاه‌های مردمی در بحث مشروطه و انتقاد از

برخی روحانیون وابسته به نظام استبدادی و همچنین مسائل مربوط به گمرک و نقش برخی قراردادهای تجاری در ویرانی اقتصاد ایران، نشان از تسلط کامل وی به اخبار، در روزگار بی خبری ایرانیان دارد.

نوع برخورد ایشان با مخالفان مشروطه و استدلال وی در نقد سخنان آنان در این رساله، با وجود بیان تیز و شمشیروار، بسیار مؤدبانه و حاکی از رعایت اخلاق در نزاع سیاسی است. این نوع نقد مخالف، خاصه در جایی که با افکار «شیخ فضل الله نوری» در مشروطه مشروعه مواجه می شود، بسیار دقیق و خواندنی است.

تأکید چندباره ثقه الاسلام در زمینه ترقی ایرانیان، نشان از فهم و آشنایی وی با پیشرفت های دنیای غرب در آن روزگار دارد. این موضوع، در جایی نمود پیدا می کند که اصل تفکیک قوا در نظام های سیاسی غیراستبدادی (شاید دموکراتیک) را مورد بررسی قرار داده و ضمن بیان مختصر ویژگی های آن، این نوع نظام را می ستاید. اما در مقابل، بارها نگرانی خود را از خطراتی که در آن روزگاران متوجه اصول دین اسلام شده ابراز نموده است. این نوع برخورد اتفاقاً نه نشان از دوگانگی ثقه الاسلام دارد و نه تحت تأثیر روشنفکران مشروطه بودن، بلکه او را در نقش یک فرد سیاسی به شدت معتدل قرار داده که از منظر او، تطبیق نظام سیاسی ایران و الگوگیری از غرب، هیچ منافاتی با مسلمان بودن و تلاش برای حفظ اسلام ندارد و حتی از دیدگاه وی می توان با بهره گیری از ترقی و پیشرفت الگوهای سیاسی و اجتماعی اقتصادی دنیای غرب، اسلام را از خطرات در امان داشت علی الخصوص آنجا که ایشان تأکید دارد برای غلبه بر دشمنان اسلام باید مثل خود آنها پیشرفت کنیم.

در این رساله، علاوه بر تسلط ثقه الاسلام بر مسائل و مشکلات جامعه ایران در روزگار قاجاریه، می توان تسلط و مهارت وی در بیان چند موضوع دیگر نیز مشاهده کرد: تاریخ ایران، ادبیات و شعر، تحلیل علل شکست مسلمانان در امپراطوری اسلامی اروپا در قرون اولیه ظهور اسلام، تحلیل علل انقراض صفویه و پیروزی های نادرشاه و ...

نکته مهم دیگری که در این رساله به چشم می خورد و باید آن را از ویژگی های شخصیتی شهید ثقه الاسلام دانست، جرأت و بی پروایی وی در طرح واقعیات و مسائل سیاسی است. خاصه آنجا که از عملکرد محمدعلی شاه قاجار انتقاد کرده و وی را سرزنش می کند در حالی که این رساله زمانی نوشته شد که محمدعلی شاه همچنان پادشاه مملکت بود. این جرأت ثقه الاسلام حتی در درخواست وی از علمای نجف نیز مشهود است. آنجا که ایشان، علمای نجف را دعوت می کند که چنانچه مشروطه را خلاف شرع دیدند، اولاً می بایست «فتوای صریح» بدهند و ثانیاً آن فتوا نباید محدود به گفتار باشد بلکه در عمل نیز باید نشان دهند که مشروطه، خلاف شرع است و ثانیاً «بقای شوکت اسلام» را در نفی

مشروطه ببینند. اما بسیار زیر کانه و مؤدبانه بیان شده است. در واقع به آنها می‌فهماند که برای نامشروع دانستن مشروطه باید استدلال قانع‌کننده‌ای ارائه دهند و این نوع بیان، بی‌نظیر است. اما در انتها می‌گوید چنانچه این سه بند، از سوی علمای نجف در ردّ مشروطه اجرا شود، «مخالفت دیگران» را «خلاف» می‌داند. این جمله نیز زیر کانه گفته شده است به گونه‌ای که مخالفت با نظر علما در ردّ مشروطه را نه مخالفت با اسلام یا پیامبر (ص) یا امام غایب (ع)، بلکه صرفاً یک «خلاف» ساده و شاید قابل‌بخشش محسوب نموده‌اند.

نقه‌الاسلام حتی از برخی مبانی اسلام و شیعه از جمله «امر به معروف و نهی از منکر» و «حکومت اسلامی» تعریف متفاوتی ارائه می‌دهد. وی معتقد است برقراری امر به معروف و نهی از منکر، اساساً بدون آزادی بیان و آزادی قلم امکان‌پذیر نیست بلکه قدرت امر به معروف و نهی از منکر را در آزادی بیان و قلم می‌بیند. در مورد حکومت نواب امام (ع) نیز ایشان مخالفت نمی‌کنند اما حداقل در دو جای این رساله صراحتاً نظر بر این دارند که در حال حاضر (در آن روزگار) امکان برقراری چنین نظامی وجود ندارد. ایشان، حکومت اسلامی را «سلطنت مشروعه» معرفی کرده و نه «مشروطه مشروعه» و معتقدند یکی از ویژگی‌های حکومت اسلامی این است که بتواند تمامی بدعت‌ها و امورات خلاف شرع را به طور کامل محو کند و این را غیرممکن دانسته‌اند.

لازم است علاقمندان به تاریخ ایران، مشروطه، حقوق اساسی و سایر رشته‌های مرتبط، چنانچه قصد دارند این رساله را مطالعه نمایند، نهایت دقت در خوانش عبارات و واژه‌ها را به کار گیرند. روحانی، شما را بی‌حوصله خواهد کرد اما در مقابل، دقت، باعث خواهد شد لذت و شیرینی عجیبی از قلم و تفکر نقه‌الاسلام بر شما غالب شود و مشتاقانه منتظر استدلال‌ها و نقدهای بعدی آن باشید.

اما قبل از آن، می‌بایست تصحیح این رساله، به شکلی که در دست دارید، توضیح داده شود. متن کامل رساله لالان، از کتاب «مجموعه آثار قلمی نقه‌الاسلام شهید تبریزی»، به کوشش نصرت‌الله فتحی، انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۱۲۷، چاپ ۱۳۵۵، ص ۴۱۸ به بعد استخراج شده است. ایرادات عمده‌ای در متن این کتاب وجود داشت:

۱- قصد گردآورنده کتاب، تنها جمع‌آوری آثار نقه‌الاسلام بوده بنابراین آقای نصرت‌الله فتحی اساساً اقدامی برای ویرایش و اصلاحات و شاید بازنگری در دست نویس‌ها نداشته است تا جایی که با وجود اغلاط املائی، اقدامی برای تصحیح آنها بعد از تایپ ننموده‌اند. با این وصف، جملات، لغات، عبارات عربی و اشعار، با دقت بررسی شد. ایرادات نگارشی و ادبی که ممکن است از سوی نقه‌الاسلام و یا گردآورنده پیش آمده باشد، اصلاح شد. در بسیاری از موارد، ویرگول، تعیین‌کننده معنای عبارات بود و می‌توانست نظم فهم و خوانش رساله را درهم ریزد، با دقت شناسایی و اصلاح گردید. البته آیین نگارش

در برخی موارد، با آن دوره زمانی هماهنگ بود ولی از آنجا که یقیناً خوانندگان، امروزه در مطالعه آن به مشکل برمی‌خوردند، با نقطه گذاری، ویرگول، اعراب گذاری و مواردی از این دست، به گونه‌ای که معنای عبارت یا کلمه، تغییر نیابد، مشکل برطرف شد. اگرچه حجم این رساله، اندک است اما برطرف نمودن ایرادات نگارشی آن، بسیار زمان‌بر و از حیث اهمیت رساله و عبارات به کار رفته در آن، نیازمند دقت فوق‌العاده بود.

۲- بنا به اقتضای گفتار و نوشتار آن روزگار، اصطلاحات و لغات فارسی قدیم و عربی در این رساله زیاد دیده می‌شود. از آنجا که این عبارات، امروزه، کمتر در محاورات به کار می‌رود، نیاز به ترجمه آنها احساس شد. برگردان لغات فارسی، با استفاده از چند لغتنامه و فرهنگ معتبر ایرانی انجام شد و لغات عربی نیز با استفاده از فرهنگ لغت معتبر «المعانی»، به صورت ترجمه منطبق با متن شده و ایرادات آن برطرف گردید.

۳- در برخی از اسامی اشخاص و مکان‌ها و موضوعات خاص، لازم بود برای خواننده توضیحاتی داده شود. بدون توضیح در مورد آنها، ممکن بود علاقمندان در فهم منظور ثقه الاسلام از نام بردن این شخصیت یا مکان یا مذهب در آن عبارت بخصوص، دچار ابهام شوند. لذا با توجه به اینکه این توضیحات نیازمند دسترسی به منابع مکتوب گسترده و مطالعات بیش از حد بود، از دانشنامه اینترنتی «ویکیپدیا» به جهت سهولت در دستیابی به منابع کمک گرفته شد با این توضیح که از منابع موجود در صفحات مربوطه در ویکیپدیا، ابتدا اطمینان حاصل شد و سپس به درج آن در پاورقی این رساله اقدام گردید.

۴- از متن کتاب «مجموعه آثار» اینگونه برمی‌آید که مرحوم ثقه الاسلام، تلاش داشته تا عناوین و سرفصل‌ها را مشخص نماید اما به اندازه آنچه امروزه در ترتیب‌بندی بخش‌های یک رساله یا کتاب دیده می‌شود، موفق نبوده است. با این حال، به رسم امانت و برای جلوگیری از ابهام، به همان ترتیبی که شهید، آنها را مطرح نموده، آمده است.

۵- در متن این رساله، در برخی موارد جملاتی داخل پرانتز آمده که آنها را خود نویسنده رساله وارد نموده و مواردی که داخل کروچه قید شده، از اینجانب می‌باشد.

امید است این رساله، علاوه بر شناساندن شخصیت علمی، فرهنگی و سیاسی ثقه الاسلام به مردم امروز ایران و سیاسیون، بتواند سهمی در نظام آموزشی ایران در مباحث تاریخ و علوم سیاسی ایفا کند.

محمدعلی جهانی‌پور

خرداد ۱۳۹۸ خورشیدی

رساله‌ای است که در ماه ربیع‌الاول ۱۳۲۶ از تبریز به حضور مبارک حضرات آیات‌الله و حجج‌الاسلام، عرض و به نجف اشرف فرستاده شد.

آنی که زبان بی‌زبانان دانی
احوال دل شکسته بالان دانی
گر خوانمت از سینه سوزان شنوی
ور دم نزنم زبان لالان دانی

بسمه تعالی

عریضه مشروطه‌طلبان از زبان مشروطه بی‌زبان، به حضور انور حضرات آیات‌الله فی‌الانام، حجج‌الاسلام مدظلهم‌العالی، که زبان لالان دانند:

اهالی ایران که همیشه در زیر بار استبداد و حرکات خودسرانه سلاطین و حکام مضمحل بودند، جمعی از هشیاران هر طبقه و هر مملکت که درد را آشکار و علاج را در منع استبداد می‌دیدند، کم‌کم معنی و لذت مشروطه را بر اهالی، حالی کرده و آن مقدمات و نتایج به عمل آمد که همه می‌دانند.

در بدو امر، علمای اعلام پیش افتادند و اشخاصی تقدّم کردند که نزد حضرات آیات‌الله فی‌الانام، موثق و معتمد بلکه نیابت نیز داشتند و در این اثناء، اشارت با بشارت از حضرات آیات‌الله نیز رسید و اسباب دلگرمی گردید و مشروطه‌طلبان پی مشروطه رفتند و در ثانی، احکام مفصله و فتاوی صریحه، شرف صدور یافت و اسباب پشت‌گرمی زیادتر شد و ما مشروطه‌طلبان، عقاید خودمان را درج کرده و در این رساله، معروض نظر شریف و محترم می‌داریم و عرض می‌کنیم.

عقیده مشروطه خواهان

عقیده مشروطه طلبان، لزوم سعی است در حفظ اساس شریعت اسلامی و می گویند با این همه ظلم و جور و خودرایی و عدم مساوات در حقوق مملکتی و با آن همه تسلط و نفوذ و کثرت و قدرت و علم معاش و علاوه، بغض اسلام و طمع در ممالک اسلامی که دول خارجه را هست و منکر آن، یا جاهل صیرف و یا معاند محض است، لابد و بالبداهه رخنه هایی که بر اساس بیضه اسلام وارد شده و می شود کار به جایی خواهد کشید که اسلام بالمره^۲ مضمحل و موجب لعن حضرت ختمی مرتبت و اولاد طاهرین و تمامی آیندگان بر اهل عصر حاضر خواهد شد.

پس غرض اصلی، حفظ بیضه اسلام و اعتلای کلمه حقّه و سعی در محافظت آن است که معاذ الله طوری نشود سلطنت اسلام یا ایران که مذهبش طریق اثنا عشری است متزلزل یا نستجیر بالله^۳ منقرض شده، قوه جامعه و هیئت اجتماعی اسلامی که مرکز آن، سلطنت است از دست برود و مسلمین، ذلیل و زبون و خوار و لگدکوب ملل اجنبیه بشود و علاج آن را در مشروطه شدن دولت و محدود نمودن سلطنت و منع استبداد آن دیدند و به این لحاظ به تهیه مقدمات آن، که اُس اساسش دارالشورا است، مشغول شدند [و] می گویند چون ما عطف نظر بر سوابق ایام می نماییم، می بینیم که وقتی امتداد مملکت اسلام از دیوار چین بود تا جبل الطارق و مملکت اندلس، آیا مملکت اندلس و اسپانیا، هشتصد سال در تحت تسلط و استیلای اسلام نبود و قرطبه و غرناطه، ام البلاد مملکت نبودند؟ آیا اجانب، مُتدرجا^۴ مستولی بر آن ممالک نشده بعد از صدمات متوالیه و تسلط های تدریجی بالاخره بعد از

۱. بیضه چنانچه در مورد قوم، ملت یا امتی به کار رود، به معنای «ساحت و محدوده» است. [فرهنگ لغت المعانی]

۲. تماماً و یکباره. [لغتنامه دهخدا]

۳. پناه می بریم به خدا.

۴. به تدریج. [لغتنامه دهخدا]

هشتصد سال، بالتمام مستولی و اسلام را بالمره مستأصل نکردند و مساجد آن دو شهر معظم را کلیسا نمودند و دو کرور کتب از مؤلفات مسلمین را آتش زدند که عقلائی فرنگ، خود نیز تأسف آن را می خوردند و مرتکب آن را نفرین می نمایند؟ آیا پنج هزار مجلد قرآن عظیم الشان در جزو آن کتب مُحَرَّقَه به آتش عدوان نسوخت؟ آیا «فلیپ سیم» در سنه ۱۰۰۷، قریب دو کرور مسلمانان را از غرناطه و اسپانیا اخراج نکرد؟ آیا جماعت کثیره از مسلمین از زجر و عذاب‌هایی که جماعت انکیزیسیون^۳ (یعنی مفتش مذهب) بر آن بیچاره‌ها کردند، ترک جان یا تبدیل مذهب نکردند و جماعتی لایحصی^۴ زنده زنده به آتش نسوختند؟ آیا سلاطین غیر مسلمه، شامات و سواحل را تا بیت المقدس فتح نکردند و هشتاد و چند سال در دست اجانب نبود که دوباره صلاح‌الدین ایوبی آنها را استرداد کرد و اگر همت او نبود حالا تمامی آن ولایات دیگر نیز مانند اندلس در دست اجانب بود؟ آیا ممالک وسیع هند که چندین ایالت معظمه‌اش در تحت استیلای اسلام و شیعه بود، به انواع حیل و تدابیر به تصرف دیگران رفت؟ آیا الجزایر و فاس مراکش^۵، سلطاننش مسلمان نبود که اولی در دست دولت فرانسه و دومی در کشمکش و تحت نفوذ دول مشترک‌المنافع خارجه است؟ مصر و آفریقا وضعش چه بود و حالیه، حالش چیست؟ قفقازیه و هرات چه بودند و چه شدند؟ آیا قبرس و قره طاغ و عربستان، حتی یونان جز ممالک اسلامی نبود؟ آیا دول اجنبیه دائماً در حال برچیدن اساس کلیه نیستند و حیل و وسایل برای منع آن نمی‌انگیزانند؟ آیا «گلاستون»^۶ وزیر انگلستان نبود که قرآن عظیم الشان را در پارلمنت^۷ به دست گرفته و گفت این قرآن است که مانع از تمدن است و باید آن را از میان برداشت؟

۱. سوزانده شده. [فرهنگ لغت المعانی]

۲. فیلیپ سوم، پادشاه اسپانیا و پرتغال از ۱۵۹۸ تا ۱۶۲۱ میلادی. [دانشنامه ویکیپدیا]

۳. Inquisition به معنای تفتیش عقاید.

۴. بی حد و حصر، غیرقابل شمارش. [فرهنگ لغت المعانی]

۵. در متن کتاب، «فارس و مراکش» آمده که به نظر صحیح نیست. با توجه به اینکه ثقه‌الاسلام در جمله بعد، «اولی و دومی» را به کار برده، معلوم می‌شود اولی، الجزایر و دومی، فاس مراکش است. فاس، یکی از قدیمی‌ترین شهرهای فرهنگی تاریخ اسلام و دارای سازه‌های اسلامی بسیاری است و یکی از ۳ شهر مهم مراکش محسوب می‌شود. [دانشنامه ویکیپدیا]

۶. قره طاغ، در اروپا واقع شده و یکی از کشورهای اقمار یوگسلاوی سابق بود که امروزه مستقل شده و به نام مونته‌نگرو شناخته می‌شود.

۷. William Ewart Gladstone چهار مرتبه نخست وزیر بریتانیا در فاصله سالهای ۱۸۶۸ تا ۱۸۹۴. [دانشنامه ویکیپدیا]

۸. Parliament به معنای مجلس متشکل از نمایندگان مردم برای وضع قوانین و مقررات در جامعه.

شما را به خدا، علت این فتور^۱ در ممالک اسلامی، جز عدم اتحاد پولتیک^۲ سلاطین و استبداد و اصرار ایشان در منافع شخصی و اختلاف کلمه ایشان، علتی دیگر دارد؟ آیا دول خارجه که در سر خاک چین و مانچوری این همه نزاع و تا پولتیک اقتضا می نمود با هم جنگ و بعد صلح و وجه المصالحه را از کیسه دیگری ادا کردند، در سر بقیه اسلام و بقیه ایران نخواهند کرد؟ آیا این همه احتیاج خاک اسلام بر خارجه در لباس و سایر و قلت صادر از وارد، مستوجب ذلت و فقر و فنا که نتیجه تسلط دول خارجه بر خاک اسلام و ایران است، نیست؟ و اگر کسی این معروضات را باور نماید و باز خود را فریب دهد حسابش با کرام الکاتبین نیست؟

اگر حکایت گذشتگان را قصه شماریم و خود را از ابتلا به امثال آن بلایا آزاد انگاریم، نباید اینقدر غفلت کرده و از وضع حالیه و رفتار دیگران با خودمان تجاهل نماییم. وضع حرکت خارجه با ما بدیهی است و تحکّماتشان بر ما مستغنی از بیان است و به محض اشاره، بعضی را ذکر خواهیم کرد.

اما وضع اجحافات و تعدّیات غیر محصوره^۳ داخله:

در بیان آن، همین قدر کافی است که قانون حقوق دُول^۴ وانگهی شرافت نفس ایرانی است که مانع از تبدیل تبعیت^۵ شده و الّا کار بر رعیت ایران چنان تنگ بود که شب و روز در فکر آزادی خود از دست ظلام^۶ ایران بود [و] به هر ترتیب و وسیله در صدد بودند که خود را در آذربایجان و رشت و خراسان به دولت روس، و در فارس و کرمان به دولت انگلیس ببندند و می بستند چنانچه بالعیان دیدیم که هر کس اندک مناسبتی با تبعه خارجه داشت، تا چه درجه از تعدّیات خارجه آزاد و تا چه پایه صاحب تحکّمات بود و اغلب مردم در صدد تحصیل این مناسبت بودند و با همسایگی طبّاخ فلان تبعه خارجه افتخار داشتند.

۱. ضعف، بی حالی. [فرهنگ معین]

۲. Politic به معنای «سیاسی».

۳. به نظر می رسد اشاره ثقه الاسلام به حمله ژاپن به چین و جنوب منچوری، ۶ سال قبل از نگارش این نامه یعنی در سال ۱۸۹۵ میلادی باشد که ابتدا بر سر شبه جزیره کره صورت گرفت و در نهایت با برجا گذاشتن تلفات بسیار، به نفع ژاپن تمام شد اما همزمان اعتراضات کمیسیون کشورهای اروپایی باعث شد ژاپن، از برخی مواضع عقب نشینی کرده و جنوب منچوری را به چین باز گرداند. [دانشنامه ویکپدیا]

۴. کمتر بودن صادرات از واردات.

۵. غیر محصوره به معنای «بی شمار» است.

۶. به این معنا که اجحافات و تعدّیات علیه مردم ایران، مانند مقررات حقوق بین الملل، گسترده و وسیع است.

۷. تغییر تابعیت.

۸. جمع ظلمه و به معنای ستمگران و ظالمان است. [فرهنگ عمید]

آیا وضع تعدیّات مأموران خارجه خودمان در داخله ایران یا خارجه مانند تفلیس و بادکوبه و اسلامبول و شام و جده، بر آحدی مخفی است؟ کدام حاجی است که این داغ سیاه را ندارد؟^۱ آیا چندین تاجر معتبر از خانواده‌های نجیب، از تعدی مأموران ایران در مصر، تبعه دولت انگلیس نشده‌اند؟ از تقلبات مأموران داخله ایران، چه حقوق ایرانی،^۲ خصوصاً و عموماً به باد فنا رفت؟ و از خیانت‌های کارگزاران، چه مال‌ها از مسلمانان و چه خاک‌ها و چه حق‌ها که ضایع و تلف نشد؟ از جور و تعدی حکام و سلب امنیت از کافه^۳ ایرانی و عدم مساوات در حقوق و حدود که از اولین احکام اسلامیه است، چه بدبختی‌ها و چه خاکساری‌ها و چه ذلت و وهن‌ها که روی نداد. در تسلط و نفوذ خارجه، همین مطالب معروضه، گویا کافی باشد ولی من باب تذکار، عرض می‌شود:

آیا این «مسیونرها»^۴ یعنی مأموران مذهبی که به خاک ایران ریخته و در اقطار^۵ آن، بنای مدارس گذاشته و مشغول نشر مذهب خود هستند، در رخنه انداختن به مذهب اسلام کافی نیست و مقدمه تسلط و استیلای ملل اجنبیه ولو بعد حین نخواهد بود؟ آیا راه تسلط بر مملکت چین را با همین حيله باز نکردند و کشته شدن دو نفر کشیش را بهانه کرده، به خاک چین نتاختند؟ آیا چند سال قبل نبود که یک نفر کشیش در عرض راه سلماس و خوی (هر دو از توابع آذربایجان است) کشته شد و تا به حال، ایران در کشمکش صدمه آن است و مردمان بزرگ مانند **حاج نظام‌الدوله** و غیره، چه صدمه‌ها که نکشید و پنجاه هزار تومان خون‌بها نخواستند و خوانین دشتی را مقصر نکردند و عالم معتبر ارومی^۶ را جلب تبریز و مدتی توقیف نکردند و کشتی جنگی بر بندر بوشهر نیامد؟ برویم سر مطلب:

آیا این همه ضعف و فتور که بر ارکان اربعه مذهب اسلام وارد می‌آید و علاج آن منحصر به محدود نمودن دولت و مشروطه کردن سلطنت است، واجب نیست که هرچه زودتر به علاج آن بکوشیم؟ آیا فعلاً به مملکت‌ها، کفار نمی‌تازند و آن تواریخی که در فنا و اضمحلال چندین ممالک عظیمه اسلامی خواندیم و این همه اقدامات و دسیسه کاری‌ها

۱. صحبت از فساد اداری مأموران وزارت خارجه ایران در کشورهای مختلف است که حتی افرادی که به مکه مشرف می‌شدند (حاجی) نیز از تعدیات سفارت یا کنسولگری ایران در آنجا مصون نبودند.

۲. یعنی «چقدر از حقوق اشخاص ایرانی». اشاره به پایمال شدن گسترده حقوق ایرانی‌ها دارد.

۳. جمیع، همه. [فرهنگ عمید]

۴. Missionnaire (لغت فرانسوی) به معنای مبلغ مذهبی. [فرهنگ عمید]

۵. اقطار، جمع قطر که به معنای اقلیم و ناحیه می‌باشد. [فرهنگ عمید]

۶. منظور، محمدحسین خان نظام‌الدوله، صدر اعظم ایران مابین سالهای ۱۲۳۴ تا ۱۲۳۹ قمری و در دوره پادشاهی فتحعلیشاه قاجار است. [ویکیپدیا]

۷. اهل ارومیه. [لغتنامه دهخدا]

که با تمام قوای مادّیه و معنویّه خود در حق ممالک اسلامیّه می‌نمایند و بعضی از آن را ما با وجود بداهتش یادداشت کردیم، در توضیح مقاصد خصم‌ها کافی نیست؟ آیا جهاد، در صورت خوف بر بیضه اسلام واجب نیست و در حال حاضر، خوف بر بیضه اسلام حاصل نیست؟ پس فعلاً که قوه جهاد ظاهری نداریم، آیا واجب نیست که لااقل، خندقی بر دور مملکت اسلام بکنیم و در حفظ حصار اسلام با قوای معنویّه خود بکوشیم؟ آیا لازم نیست که نظیر اسلحه مادی و معنوی خصم که فعلاً اسباب غلبه و نفوذ ایشان است، به حکم آیه شریفه «وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» تحصیل نماییم؟ آیا لازم نیست که تأسیس مکاتب کرده و مطابق آیه شریفه «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» بتوانیم تحصیل ثروت و علوم نافع در معاش و علم پولتیک و علم سدّ باب احتیاج به خارجه که اولین وسیله تسلط کفار بر خاک اسلام است بنماییم و بر آنان از آن راه بتازیم که ایشان تاخته‌اند و در سایه اسلام و اسلامیت، به زور شریعت طاهره، بکنیم آنچه باید کرد؟ آیا اقدام به این اعمال و نتیجه برداشتن از آن، بی تحصیل امنیت و عدالت و بدون قطع ید استبداد که برق خانمان سوز هر خشک و تر است، امکان دارد و بدون مشروطه نمودن و محدود کردن قوه مرکزیه علاجی دارد؟

مشروطه می‌گوید که دولت یا خود ملت ایران، مقروض خارجه شده و گمرکات به دَرَک رفته و صاحب طلب، سر گمرکات نشسته؛ اگر فکر ادای این قرض و سدّ راه تزیاید آن نشود، گمرکات که سهل است، کلیه مملکت رسماً و حقیقتاً از دست سلطنت یا خود ملت بیرون خواهد رفت و صدمه‌ای که ما امروز از گمرک چیان بلجیکی می‌کشیم، هزار مرتبه بالاتر خواهد شد و مفسد آن بدیهی است و اگر دولت، مشروطه نشدی و ملت به هیجان نیامدی، آیا تلخی استقراض قدیم از مذاق ملت نرفته دوباره عقد استقراض جدید کرده، نمی‌دانیم کدام مدخول را به گرو آن نگذاشتندی و آرزوی سفر فرنگ را که مدت‌هاست در خاطر بود، به‌جا نیاوردندی و خون تازه از ملت گرفته، به همان مسیل که وجوه استقراضی سابق رفته، نمی‌رفتی؟

آن هیجان عمومی ایامی که تنباکو را «رژی» کرده بودند، چه بود و برای چه بود؟ آن پافشاری حجج الاسلام و علمای اعلام و ایستادگی ملت در حفظ حقوق دینی و ملکی، منشأش چه بود و که بود، ندانم. آن قیام و اقدام در وقت استقراض شوم که وخامت عاقبتش، هزار برابر رژی است، کجا رفت و چه شد؟

۱. در اینجا به معنای «نیرو و توانایی» است. [فرهنگ معین]

۲. بلژیکی.

۳. منظور، «قرارداد رژی» است که بین دولت ایران و شخصی انگلیسی به نام «تالبوت» پیرامون اعطای امتیاز انحصار توتون و تنباکوی ایران در سال ۱۸۹۰ میلادی (۱۳۰۷ قمری) منعقد شد. [دانشنامه ویکپدیا]

اگر در رژی به علت «بیع اجباری بودن، ممنوع»،^۱ با معایب عدیده ملکی و تجارتي که علما بر معایب و مفسد شرعیه و پولتیکه ای آن ملتفت شده، جداً به مقام مخالفت و عدم مطاوعت دولت برآمدند، آوَحْ و افسوس که در استقراض بیجا و مسافرت های نابهنگام و خرج های لاابالیانه گزاف و گرو گذاشتن گمرکات که معایب و مفسد شرعیه و ملکیه و پولتیکه اش، هزاران هزار از رژی تنباکو بیشتر است، سکوت شد.

آنان که به صد زبان سخن می گفتند آیا چه شنیدند که خاموش شدند
اگر در رژی، مخالفت آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»^۲ بود، این استقراض شوم و گرو گذاشتن میثوم، مستلزم تسلط کفار بر مسلمین و مخالف آیه شریفه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۳ و مستوجب مزید کردن گمرک از حدی دو بر اضعاف بود و شد. اگر کسی متعرض جواب نشود ما گوئیم چون رژی امری بود عمومی و مبتلابه عامه و در داخله مملکت، اشخاص هشیار و مستعد و نافذالقول از هر طبقه خاصه و عامه بود و مردم ضرر بالفعل و الحس، رژی را می دیدند لذا به دستیاری عوام و پشت بندی خواص، هیجان عام شد.

موجی به جنبش آمد برخاست کوه کوه

بر خلاف استقراض و گرو گذاشتن گمرکات که در صورت ظاهر و بالفعل، ضرری برای عوام نداشت و عقلاً مثل سابق، نفوذ کلمه نداشتند و وزراء [نیز] کوتاه بین و نفس پرست و خائن و جاه طلب بودند، لهذا از کشته و مرده خواص و عوام، آواز برنیامد و در سوگواری ملت، «ابری به بارش آمد و بگریست زار زار». مجملأ علت آن، منع حکم مشروطه بود یعنی قیام ملت بر حفظ حق، و جهت این سکوت، امر استبداد بود یعنی خاموشی و فراموشی. ثمره آن هیجان، نجات و حیات ابدی بود و نتیجه این خُمول و دُھول، خِذلان و هَوان سرمدی.^۴

حالا عموم بر حقوق خود واقف شده و مانند مسئله رژی، نفع عاجل را به ضرر آجل^۵ نمی خواهند بفروشند و همان اقدام را که در ایام رژی گری کردند، در این موقع پیش گرفته اند و می گویند اگر در امر استقراض و گرو گذاشتن گمرکات مانند رژی گری، منع

۱. اینجا سخن از یک قاعده عرفی و فقهی است که مطابق آن، «معامله ناشی از اجبار، نافذ نیست».

۲. آه، افسوس. [لغتنامه دهخدا]

۳. آیه ۲۹ از سوره نسا.

۴. میثوم (meyshum) به معنای «بدیمن» و «نامبارک» است. [لغتنامه دهخدا]

۵. آیه ۱۴۱ از سوره نسا.

۶. «خمول» به معنای گمنام و بی نام و نشان شدن و «دُھول» به معنای فراموشی و غفلت است. [فرهنگ عمید]

۷. «خِذلان» و «هوان» هردو به معنای خواری و ذلت و «سرمد» نیز به معنای دائم و همیشگی است. [فرهنگ عمید]

۸. آینده و مدت دار. [فرهنگ معین]

عاقلانه و تدبیر عالمانه کردند ما امروز خاکستر نشین عالمِ ادبار نمی شدیم و طعن خودی و بیگانه را نمی شنیدیم ولی تقدیر الهی چنین بود که آن مقدمات پیش آید و این نتایج روی دهد و چنانچه از آن غفلت یا خود تغافل، آن نتایج ناگوار ظاهر شد، از سکوت مطلق ملت در حکم امروزه، انقراض دولت و اضمحلال ملت روی نمودی، ملت ندای «اکلت یوم اکل الثور الابيض» می کند ولی افسوس!!!

شما را به خدا آیا ملت، حق این دعوی را ندارد و داوری این مظلومه را نباید بکند و نباید بگوید که چرا آن استقراض شد و چرا آن گروکاری به عمل آمد که از اثر شوم آن گمرک، قیمت اجناس بالا رفت و کاسه دولت، خالی و کیسه دشمن، پر گردید و کفار بر ما مسلط شدند؟ و چرا همه مهر خاموشی بر لب زدیم و همه سکوت کردیم و تن به ذکت دادیم تا اینکه حال، ناله ملت بلند شود و طنین بر نه گنبد دوار بیندازد؟ آخ ای ملت مظلوم! که وقتی، مظلوم سکوت شدی و روزی، مظلوم نطق. مشروطه می گوید:

به زر می توان لشگر آراستن به لشگر توان کینه ها خواستن
زر ملت، نثار سر کدام عروس شد که لشگریان، دست در بغل ماندند و اسب لشگر،
یدک کدام داماد گردید که سواره، پیاده ماند؟ معادن که ثروت خدادادی وطن محترم ما
است، چرا زیر خاک مانده؟ و مالیات که آحاد رعیت به صد خون جگر، تحصیل و به
دولتیان تحویل می نمایند و بایستی در حفظ تُغور^۳ و مراقبت آسایش ملت صرف شود، چرا
در خارج از حدود خود صرف گردید و جان و مال ملت، تیول ابدی جمعی از هواپرستان
شد؟

مشروطه می گوید چرا خرج ایران، شش کرور^۵ فاضل از دخل است؟^۶ و چرا وقتی
ناصرالدین شاه مرحوم شد، جاخالی^۷ مملکت قریب یک کرور و نیم بود و قرضی که به
خارجه داشتند، قرض صدمه^۸ رژی و مختصریات دیگر بود اما پس از آن، گنج شایگان

۱. تیره بختی و تیره روزی. [فرهنگ عمید]

۲. ضرب المثلی است ظاهراً عربی (ممکن است ایرانی هم باشد) که به این معناست: «من روزی کشته شدم که گاو سفید کشته شد» که داستان حیلۀ یک شیر برای ایجاد تفرقه بین سه گاو که با هم متحد بودند با هدف کشتن آنها را بیان می کند.

۳. مرزها. [فرهنگ معین]

۴. به معنای ملک، ملکی که از طرف پادشاه به کسی واگذار می شد. [فرهنگ عمید]

۵. کرور، واحد شمارش است معادل پانصد هزار. [فرهنگ عمید]

۶. هزینه های کشور ایران، بیشتر از درآمدها است.

۷. از «جاخالی» واژه معادلی در فرهنگ های لغت به دست نیامد اما از فحوای عبارات، به نظر می رسد، منظور از آن، «کسری بودجه» باشد.

دولت که ذخیره چند قرن بود، به رایگان فروخته شد و مداخل، چند کرور افزود و جاخالی بودجه مملکت، به شش کرور رسید و علاوه، قرضی فوق الطاقه نیز به ذمه ملت فرود آمد که کمر ملت را شکست و اگر سدّ باب و علاج آن مفاسد نشدی، روز به روز کسر بودجه به درجه قُصوی و قرض بر خارجه، بر مرتبه عُلیا رفته بود؟

حال، تمامی مسلمین خاک اسلام عموماً و سکنه ایران خصوصاً، دست مسئلت از آستین مسکنت^۲ برآورده، عرض می‌نمایند که ای رؤسای مذهب و حافظان شریعت، حضرات خیرالانام و نواب امام علیه‌السلام، هجوم و حوادث مهلکه، محسوس و ابتلا به مخاطرات عظیمه، قطعی‌الحصول و سیاسیون فرنگ، مدت سلطنت اسلامی را دویست سال تخمین می‌کنند و این خود، پولتیکی است که منظور داشته، قوت قلبی بر خود و القای ضعفی بر مسلمین می‌نمایند، چاره ما چیست؟ آیا باز صبر و تحمل است بر استبداد، چنانچه سلف کردند؟ و مقدار کلی از خاک اسلام و جانب عظیمی از قوه ایران رفت و پامال سیل حوادث و استبداد شد، ما نیز تأمل نماییم که بعد از اندک زمانی که این حُشاشه در دست مانده، تمام شود و شوکت اسلام در آغوش ما تسلیم روح نماید و خاک ما مانند خاک اسپانیا و قفقاز و غیره بشود که حال اسلام و مسلمین در آنجاها معلوم است و تأمل نماییم که اعقاب ما اسمشان از جریده اسماء مسلمین محو شده، مبدل به آلبرین بن آلفونس بن کریکور بن محمد بشود، چنانچه در اندلس و غیره شد؟ یا باید دامن همت به کمر زده با جان بکوشیم تا دامن مقصود به کف آریم و یک حرکت غیورانه و جنبش عالمانه و عاقلانه کرده، مسلمین را از ذلّ اسارت برهانیم؟

آن قُمریم که طاقت بالم نمانده است چشم امید مانده بدان سرو سرکشم هان! نمی‌گوییم که جهاد جسمانی نماییم، بلکه جهاد شرفی روحانی بنماییم و جهاد اکبر کنیم تا بتوانیم هرآینه، حفظ استقلال خود را بنماییم و ناموس مذهبی و ملی خود را محافظت کنیم. آیا چاره آن جز مشروطه شدن دولت، امری دیگر هست و سدّ این سیل عظیم را جز در پناه مشروطه می‌توان کرد؟ آیا لازم نیست که در حفظ شرف مذهبی ایران که نتیجه زحمات علمای ربانی و پادشاهان صاحب قدرت است، سعی نماییم و سلطنت شیعه را که به زور بازوی صفویه در ایران استقرار یافته، مصون داریم؟ همه می‌دانند حتی

۱. غایت و نهایت. [لغتنامه دهخدا]

۲. فقر و بی چیزی. [لغتنامه دهخدا]

۳. نفس آخر، رمق. [لغتنامه دهخدا]

۴. در متن کتاب، «در آئینه» آمده که صحیح نیست. اصطلاح «هرآینه»، صحیح‌تر است که به معنای «در هر حال» و

«در هر صورت» می‌باشد. [لغتنامه دهخدا]

بدیہی کافّہ ارباب تمیز است کہ قوّت ہر امری موقوف بر قوّت حامیان آن امر است. وقتی کہ صاحبان مذہبی، خوار و زبون شدند، مذہب نیز رو بہ تزلزل بگذارد و در حکم مذاہبِ مِیتہٗ شود.

۱. عقلا و متفکران.

۲. مُردہ. [فرہنگ عمید]

فصل

اعتراضی که بر مشروطه می‌نمایند، ظهور فساد و احراق دِماء^۱ و سلب اموال و حرکات وحشیانه عوام و شیوع اقاویل باطله فاسده است که از توهم آزادی مطلقه ظاهر شد. این همه مفساد را از لوازم و یا نتایج مشروطه می‌شمارند در صورتی که مشروطه می‌گوید نسبت این شنایع بر لوازم مشروطیت، ظلم بین^۲ است. بلی این مطلب را نتوان انکار کرد که پاره‌ای مفساد، بعد از ظهور مشروطه شایع شده ولی باعث آن، جهالت ملت و عدم مداخله عقلا و دانایان است و در غالب موارد، اثر استبداد و از تصادم دو قوه مشروطه و استبداد شد و هست زیرا مشروطه، استبداد را اخراج می‌نماید و استبداد، دل رفتن ندارد و همین باعث هیجان می‌شود. به همین نحو است اثر دوا در مزاج مریض که طبیعت با مرض، مُکاوحت^۳ کند و مرض، مقاومت نماید و دوا خواهد تا اثر خود را ظاهر سازد و انقلاب کلی در مزاج ظاهر شود و وقت بحران مریض برسد و جاهل چنان پندارد که دوا، ضرر کرده و شاید پرستار جاهل نیز از دلسوزی، خبط کند و دست و پای خود را گم نماید و حال مریض، منقلب شود.

خود مشروطه می‌گوید که فعلاً ابتدای کار و ایام انقلاب و تصادم و تزامم دو قوه مُتکافه^۴ مشروطه و استبداد است و مسلّم است که رفع باطلی نخواهد شد مگر با صدمات و زحمات و هیچ وقت خصم قوی، به رضای خاطر، تمکین از حق نخواهد کرد و همیشه راه

۱. دماء، جمع دم است. احراق دماء به معنای ریخته شدن خونها می‌باشد. البته در لغتنامه دهخدا، املائی صحیح آن، به صورت «اهراق دم» آمده است.

۲. آشکار. [لغتنامه دهخدا]

۳. جنگ و ستیز. [فرهنگ عمید]

۴. برابر و همسان. [فرهنگ معین]

ترقی را خواهد بست که مبدا بهمین، تاجدار شده، خون اسفندیار را به جوش آرد.^۱ او کار را به طبیعت گذاشتن و به جریان احوال، تابع شدن، خلاف رأی خردمندان است و وقتی تا یک درجه تصدیق توان کرد، که خصم داخلی و خارجی، هر دو از نیرنگ بازی و ضعیف کردن ملت غفلت نمایند و آلا مادام که هر دو بیدار است، صاحب حق وقتی بیدار شود که سر او را در رختخوابش بریده‌اند.

بلی! در اول امر اگر اندک درجه تمکین می‌شدی و عقلا، رشته را که به دست عوام افتاده بود به دست بگرفتی و از صدمات و حملات جهان، روگردان نشدی کار به این پایه نرسیدی ولی افسوس که از یک طرف، جان‌های به لب رسیده و دل‌های کباب‌شده و ستم‌کشیده وقتی که ندای مشروطیت شنیدند و منادیان نوشدارو، به میان افتاده صلاهی^۲ عدالت دادند، مانند تشنه‌ای که به آب زلال رسد خود را روی این سرچشمه حیات انداخت و از ازدحام مردم غوغا برخواست و چشمه پاک، پر از خس و خاشاک و گل و لای گردید و پاره‌ای اشخاص که همیشه پایی دخل و تابع قوت^۳ بوده‌اند و یا اغراض فاسده داشتند، خود را داخل جماعت مشروطه طلبان کردند و جمعی از اعوان و انصار استبداد نیز تبدیل لباس کرده، دامن‌زن آتش فساد شدند چنانچه غالب اعضای دارالشورا، طالب شاه بودند تا سرچشمه حیات گل‌آلود شد و مشروطه، متهم و مشروطه‌طلب حقیقی، متنفر گردید و معلوم است که درختی را با همچو آبی آبیاری نمایند و استبدادش تلقیح کنند و تبدیل لباس دهندگان، باغبانی‌اش نمایند، ثمری جز هرج و مرج نخواهد داد.

بعضی را گمان این است که «مشروطه اگر حسنی داشته باشد راجع بر سلطنت است و حُسن و قبحش راجع بر اساس شریعت نیست تا آن را مقدمه حفظ شریعت نماییم و در هر بلدی می‌توان حفظ دین کرد چنانچه در قفقازیه و هند و غیره. وطن پرستی که در آلسنه و افواه^۴ بعضی هست در حقیقت نوعی از جمادپرستی و خارج از اسلام پرستی است». مشروطه جواب این توهم را نمی‌دهد و حواله بر انتقال سامع^۵ می‌نماید ولی از ذکر جواب مختصر، ناچار است و می‌گوید:

۱. اشاره به واقعه ای است که فردوسی در شاهنامه شرح داده که طی آن اسفندیار مخالف پادشاهی بهمین بود. بهمین

در اینجا، نام پسر اردوان، پادشاه ایرانی است. [لغتنامه دهخدا]

۲. آواز دادن، صدا زدن. [فرهنگ عمید]

۳. پایی به معنای «در پی، پیرو، [فرهنگ عمید]. «پایی دخل و تابع قوت» اشاره به کسانی است که همیشه به دنبال ثروت و قدرت هستند.

۴. السنه، جمع لسان و به معنای زبانها و افواه، جمع فوه و به معنای دهان‌هاست. [لغتنامه دهخدا]

۵. اشاره به «گیرایی شنونده» دارد. در واقع می‌گوید که شنونده عاقل، اهمیتی به این اظهارات نمی‌دهد.

وطن، تنها خاک و آب نیست بلکه وطن مسلمین، خاک ایران است و شاید در قرآن حضرت ختمی مرتبت (ص) که می‌فرماید «جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً» اشارتی به این معنی بوده باشد و هیبت جامعهٔ مرکبه از این مملکت و لسان و شرف و وطن خاص و غیره، نوع مخصوصی است از وطن.

ثانیاً حفظ همین آب و خاک و حراست همین سلطنت حاضرهٔ غیرمشروع، مقدمهٔ عطیهٔ حفظ بیضهٔ اسلام است و شوکت دین با قوت اجتماع و قوت سلطنت آن است که قوهٔ مجریهٔ مملکتی است. آیا نمی‌بینید که هر وقت سلطنتی، مُعین و معاون علم شریعت یا یکی دیگر از علوم بوده، آن علم تا چه پایه ترقی کرده؟ آیا شهرت و نفوذ شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی که معاصرین سلاطین شیعهٔ بویه^۱ بودند و هکذا قدرت خواجه نصیر طوسی و علامه حلی و شیخ علی محقق ثانی و غالب علمای عهد صفویه در اعلای^۳ کلمهٔ حقه و حرمت بر شریعت ظاهره بیشتر است یا خدمت سایر علمای اعلام؟

بلی در هند و قفقاز بعضی آداب و رسوم شریعت تا یک درجه باقی است بلکه در لندن و آمریکا و چین نیز بحمدالله ملت مسلمان هست و در بعضی بلاد غیر ایران نیز مذهب شیعه موجود است. آیا در آن ممالک قوت اسلامیت و لوای اسلامیت و نفوذ اسلامیت حتی در بعضی از آنها سوق^۴ اسلامیت نیست؟ و اگر بخواهیم مجاری حالات قفقازیه و سلوک دولت غالبه را با اهالی مذهب اسلام و علمای مسلمین^۵ ذکر نمایم، از حوصلهٔ این لایحه خارج است و فرق است میان «بقای بعض احکام اسلام با زوال شوکت و ملکوت آن» و «بقای قدرت و ملکوتش با عدم عمل بر بعض احکام». چنانچه فعلاً تمام احکام شرعیه، کما هُوَ حَقُّهٔ در ایران جاری نیست ولی دولت و سلطنت اسلامیت باقی است و مشروطه می‌خواهد پایدارترش نماید و ما را کافی است «ملاحظهٔ حال اسلام در زمان سلطنت کافرهٔ مغول و در ایام سایر سلاطین اسلام» و «مطالعهٔ حال شیعه و علمای شیعه قبل از زمان دیالمه^۶

۱. یار و یاور. [لغتنامهٔ دهخدا]

۲. حکومت آل بویه. [لغتنامهٔ دهخدا]

۳. بالا بردن. [فرهنگ معین]

۴. محل خرید و فروش کالا، بازار. [فرهنگ عمید]

۵. این عبارت، اشاره به همزیستی مذاهب اکثریت با اقلیت مسلمان در کشورهای دیگر، دارد و به همین دلیل، به نظر می‌رسد که «مجاری» صحیح باشد و نه مجاری (به معنای مجراها). در لغتنامهٔ دهخدا نیز، مجاری، در معنای «با هم رونده» به کار رفته است. «دولت غالبه» نیز به اکثریت غیرمسلمان که حکومت را نیز در دست دارند، اشاره دارد.

۶. «آنگونه که باید باشد».

۷. منظور از دیالمه، دیلمیان هستند که حکومت «آل بویه» را تشکیل داده و مابین سالهای ۳۲۰ تا ۴۴۸ قمری بر ایران و عراق، فرمانروایی نمودند. [دانشنامهٔ ویکیپدیا]

و بعد از آن و قبل از سلطان اولجایتو و صفویه». و همین مثل معروف «الأناس علی دین ملوکهم» مصداق حال ماست.

باز می‌گوییم که حفظ بیضه اسلام، فعلاً که امام ما غائب است، ممکن نیست مگر با حفظ همین آب و خاک که وطنش نامند و با حراست و حمایت همین سلطنت خارج از مرکز، چنانچه تا حال بوده و قبل از مشروطه هم انقیاد بر او بود.^۲ از ارباب بصیرت، انصاف می‌طلبیم علت انقراض دُول و انتقال سلطنت از خاندانی به خاندانی که باعث فتن عظیمه و مهالک بزرگ در ممالک شده، چیست؟ آیا علتی جز استبداد دارد؟

دولت قویّه صفویه چرا منقرض شد؟ آیا علتش این نیست که وزرای خائن، وصیت شاه سلیمان را که در حق پسر ارشدش، سلطان مرتضی کرده بود قبول نکرده، شاه سلطان حسین ساده لوح را چون دستخوش وزرا و سهل‌القبول بود بر سلطنت انتخاب نمودند و در عهد سلطنت او چندین قطعات معتبره از خاک ایران مجزا و افاغنه مسلط شد و آخرش منجر به انقراض گردید و او بود که پطرس کبیر^۳ را به مدد خود می‌خواست و مقداری از مملکت را پیشکش او می‌کرد.

نادرشاه که فرنگیان، او را ناپلئان^۴ شرق نامند با آن عزم خدادادی، خاک ایران را از لوٹ بیگانگان پاک کرد و عراق عرب را مجدداً تسخیر نمود و به هند تاخت برد و بر نکته مملکت‌داری ملتفت شده، خواست مذهب جعفری را به عنوان مذهب خامس، داخل اجماع اهل سنت نماید و برای ایشان در حول کعبه مقدسه مانند سایر ارباب مذاهب اربعه، محلی برای اقامت نماز جماعت معین کند، آیا جهت چه شد که دولتش مستقر نشد و پسرش رضاقلی میرزا، خودسری آغاز کرد و آن نتایج روی داد که در تاریخ معین است و نادر، آن همه نیات حسنه را با خود به خاک برد؟ آیا جهتی جز استبداد و عدم اجرای قانون عدل و مساوات یعنی مشروطه نبودن، علتی دیگر داشت؟

۱. منظور از «سلطنت خارج از مرکز» در اینجا، یعنی سلطنت مشروطه. در واقع ثقه‌الاسلام، به نفی استبداد و عدم تمرکز اختیارات در دست پادشاه، اشاره دارد.

۲. به این معنا که نظام پادشاهی حتی قبل از مشروطه هم از اسلام، حراست و حمایت می‌کرد و به این موضوع گردن می‌نهاد.

۳. جمع فتنه. [فرهنگ عمید]

۴. اولین تزار روسیه که مابین سالهای ۱۷۲۱ تا ۱۷۲۵ میلادی بر این کشور سلطنت کرد. [دانشنامه ویکیپدیا]

۵. ناپلئون.

۶. علمای اهل سنت در آن روزگار، تنها ۴ مذهب شافعی، حنبلی، مالکی و حنفی را به عنوان مذاهب اصلی اسلام می‌شناختند. این جمله و جمله بعدی در متن، نشان می‌دهد در دوره نادرشاه و قبل از آن، اساساً شیعیان، داخل در مذاهب اسلام به شمار نمی‌رفتند و حق زیارت کعبه و اقامه نماز در آنجا را نداشتند.

همچنین کریم خان زند که سلطنتی شبیه به مشروطه داشت و از جمله مختصات اوست که راضی به افتتاح باب تجارت مابین ایران و فرنگ نشد جز اینکه قوایم سلطنتش بر ارکان قویمة مشروطه نگذاشته بود، انقراضش علتی دیگر دارد؟ و اگر حوادث و تزلزل دولت حاضر را بنویسیم، از منظور خارج خواهیم شد وانگهی محسوسات را تکرار کردن، مُستحسن نیست.^۱ همین قدر از عوام و خواص سؤال می‌کنیم که آیا قوت شریعت در اواسط صفویه بیشتر بود یا اواخرش؟ و هکذا عهد اول قاجاریه نسبت به این اواخر که دولت هرچه ضعیف‌تر شد، نفوذ شریعت کمتر گردید و هکذا حال رعیت که هرچه پایین‌تر آمد، مظلوم‌تر و ذلیل‌تر گردید. پس، از این قیاس می‌توان فهمید که اگر خدای نخواست، سلطنت منقرض و مملکت دست اجانب افتاده یا مانند افغانستان و مصر شود، حال چه خواهد بود؟ از تطویل کلام عذر خواسته، بر می‌گردیم بر اصل مطلب و می‌گوییم مشروطه بعد از حس کردن افکار دول خارجه درباره اسلام و سعی آنها در زوال آن و وجوب محافظت آن بر کافه مسلمین، می‌گوید که:

علاج این امر، یکی از دو کار است: اولی؛ تبدیل سلطنت به سلطنت شرعیه که نواب امام علیه‌السلام، متصدی امر سلطنت شوند و اجرای عدل مذهبی نمایند و تمامی بدع و امور مخالفه شرع را محو کنند که آن را به اصطلاح، **جمهوریت** گویند. دومی؛ محدود و مقید ساختن سلطنت حاضر، و امنای ملت را بر آن ناظر گماشتن، و تأسیس دارالشورا دادن، و در امورات عرفیه با شور عقلا و اُمنای راه رفتن، و رشته امورات را از دست استبداد گرفتن است.

در حال حاضر که نواب ائمه علیهم‌السلام خود را مکلف به سلطنت عامه نمی‌دانند و امور شرعیه و غیر شرعیه چنان به هم پیچیده که تفکیک آن از همدیگر و موقوف نمودن آن به قوانین غیر مشروعه یا منع متصدیان غیر لایق امکان ندارد و غفلت و بی‌اطلاعی ملت بی‌پایان است، باید بالضروره قسم دوم را اختیار کرد چنانچه از زمان قدیم، رویه ائمه علیهم‌السلام و نواب ایشان همین بوده یعنی ترک اشتغال به امور سلطنت، و آلا هر دو مسلک را ترک کردن و سلطنت را به حال خود گذاشتن و خود را به تنبلی زدن و اصلاح آنچه را که در تحت قدرت و اختیار است تکلیف خدا دانستن، تیشه بر ریشه خود زدن و جبری مذهب شدن است.

۱. جمع قائمه و به معنای ستون. [فرهنگ عمید]

۲. راست، استوار. [فرهنگ عمید]

۳. نیکو شمرده نمی‌شود. [لغتنامه دهخدا]

۴. جمع بدعت‌ها. چیزهای جدیدی که وارد دین شود. [لغتنامه دهخدا]

و بعد از ذکر این همه مقدمات و این همه تطویل، لازم نیست بگوییم «کار مشروطه با سلطنت است که قابل و مستحق شرط و تقیید است نه مذهب» و «احکام عرفیه، مستوجب اصلاح است و نه احکام شرعیه» و «قوانین عرفیه محتاج به شور است، نه قوانین شرعیه». و شرعاً نیز شور در موضوعات است نه در احکام.

و اینکه در افواه بعضی دایر است که مشروطه باید مشروعه باشد، مقصود از آن درست معلوم نشده که مقصود، تبدیل سلطنت به سلطنت شرعیه حقیقیه است یا اصلاح سلطنت حالیه؟ اولی که ممکن نیست و احکام شرعیه، مشروط نتواند بشود و موقع مقتضی بیان تفصیل سلطنت شرعیه و کیفیت آن نیست و غرض گوینده نیز آن نیست. و در قسم ثانی با بقاء قوانین غیرمشروعه متداوله و عدم امکان تغییر هزاران منکرات موجوده، اسم آن را مشروعه گذاشتن، تناقض است. و اگر مقصود این است که دولت، مقید و مشروط باشد که کدام احکام شرعیه را اجرا نماید^۴ و در وضع قوانین جدید یا اجرای قواعد عرفیه سابقه، حکم اقرب به عدل را منظور دارد و قانونی بر خلاف اصول مذهب و خلاف مذاق مملکت وضع ننماید و به عبارت صریحه، مشروطه ایرانی مقلد مشروطه دول خارجه نباشد، در این صورت نزاعی نخواهد ماند و در قانون اساسی رعایت این نکات شده است و مشروطه ایرانی نمی خواهد که بدعتی در دین گذاشته شود و قانون عرفی را قانون شرع الهی واجب الاتباع خداوندی داند و نمی خواهد پاره‌ای اصول منکره را داخل مملکت نماید، بلکه می گوید چنانچه مالیات و گمرک و غیره از معاملات دولتی که تا حال معمول بوده، من بعد نیز به طور عدل عرفی تجاری شود و متصدیان امور عرفیه، عالم و در کار خود امین باشند و رشوه نگیرند و اغماض از حق نکنند، مجعلاً چنان باشند که در حق ایشان «خَيْرُ الظَّلمه» گفته شود و مالیات که از مردم گرفته می شود، صرف آبادی مملکت شود و لقمه خادمان ملت و مساکین باشد، نه طعمه اخوان الشیاطین.

اساس مشروطه، منع اراده شاهانه و لزوم شورا است در امور عرفیه. و مدار آن بر سه قوه است: قوه مقننه، قوه قضاییه، قوه مجریه و افتراق و امتیاز این سه قوه از همدیگر.

۱. در متن کتاب، «تقلید» آمده که به نظر صحیح نمی آید. از واژه قبلی (شرط) اینگونه برمی آید که باید «تقیید» باشد و نه تقلید. به این معنا که سلطنت را می توان مشروط کرد و یا مقید ساخت و محدود کرد ولی مذهب را نمی توان. تقیید به معنای مقید ساختن، در بند کردن است [فرهنگ عمید].

۲. مشورت کردن.

۳. این جمله معروف، منتسب به «شیخ فضل اله نوری»، از مخالفان ثانوی مشروطه است.

۴. کلمه «کدام» در این جمله، به عبارت دیگر، همان «فلان» است. به این صورت خوانده می شود که «دولت، مقید و مشروط باشد که فلان احکام شرعیه را اجرا نماید...». بنابراین «کدام» در اینجا، جمله را سوالی نمی کند.

۵. عدل عرفی در اینجا، در مقابل عدل شرعی قرار دارد. عدل عرفی یعنی آنچه که در میان مردم رواج داشته و جامعه، آن را عادلانه می پندارد.

قوه مقننه فقط برای وضع قانون است در امورات مملکتی. از تعیین حدود شاه و رعیت و اخذ و عطا و حدود داخله و خارجه و گرفتن مالیات و سرباز و صلح و جنگ و غیر آنچه در اداره مملکت داری لازم است و قوام مملکت و سلطنت با اوست و در ایام استبداد نیز به نحو استبداد، عادت و جاری بودند به نحو قانون.^۱

قوه قضایه نیز بر دو قسم است: یکی قضایه شرعیه و دیگری محاکمات عرفیه. اما شریعات؛ حکم آن همان است که در شریعت مطهره معین شده و در قانون مشروطه ایرانی، تغییرپذیر نیست بلکه نیت مشروطه آن است که در این باب، تا قوه دارند، مطابق شریعت بوده و نااهل را راه ندهند و دکانداری و شرع‌فروشی را که در غالب کوچه و بازارها معمول است، موقوف دارند و اسناد معاملات را طوری نمایند که خریدار از شرور معلومه که معلوم است، ایمن بماند و غیر ذلک که تفصیل آن طولانی است و این رساله، نه گنجایش ذکر مفاسد امورات معموله دارد و نه حوصله ذکر محاسنی که در استحکام و سدّ باب عیوبات هست. و دیگر؛ محاکمات عرفیه است از قبیل محاکمات عسکریه^۲ و مالیه و محاکمات جراید و مأمورین که تابع قوه دیگر است و باز ربطی به احکام شرعیه ندارد.

قوه مجریه، اجرای آن دو قوه فوق است و همیشه در دست اشخاصی بوده که شرعاً بلکه عرفاً نیز حق مداخله بر امورات نداشته اند و آن قوه سلطنت است که تسلط نفوذ در تمام مملکت دارد و مالک آن را در اصطلاح، پادشاه یا رئیس‌جمهور می‌نامند و در دوره استبداد، تمام این قوا در دست پادشاه بود و هر که زور بازویش بیشتر بود، در نزد پادشاه یا حاکم او، پیشتر بود. امضای احکام علما، راجع به دلخواه بود.^۳ گاهی نوشته فلان شخص نالایق با شرف دست، جاری و حکم فلان عالم مقبول، زیر نمد می‌ماند و برگشت تمامی معایب، بر قوه مجریه بود و علمای حقیقی و عقلا نیز از این معاملات، نهایت دل‌تنگی و دل‌سردی داشته و دائماً معارضه با دولتیان می‌کردند و امر، از شدت وضوح، خفا پذیرفته و از عدم انتظام نوشتجات بود که **پطروف**، قنصل سابق روس، دو ورقه متناقضه از یک نفر ملای محکمه‌نشین (دکاندار) به دست آورده، هر وقت رعیت روس، محکوم به رجوع بر شریعت می‌شد فوراً پطروف، همان دو ورقه را از کشوی میز بیرون می‌آورد و می‌گفت رعیت روس به شریعتی که ملای آن، این قسم نوشتجات متناقضه را می‌دهد رجوع نمی‌کند.

۱. یعنی آن دسته از مقرراتی که در دوره استبداد، در کشور، جاری بود، پس از مشروطه، باید به شکل قانونی انجام شود.

۲. دادگاه‌های نظامی.

۳. دستور به اجرای فتاوی علما، مطابق میل پادشاه بود.

۴. «شرق دست» کنایه از «سیلی به صورت شخصی زدن» است. شرق در اینجا، صدای سیلی است.

فهماندن این که صاحب این دو ورقه، ملّا نیست (دست فروش است) و شریعت، منکر این مطالب و مسائل است کار حضرت فیل بود، خاصه بر خصم عنود بی انصاف. و اساس مشروطه، فارق^۲ است میانه سلطنت مشروطه و سلطنت قانونی مستقله (دیکتاتوری) که اراده شاهانه و قدرتش بر نقض تمامی قوانین، سرلوحه آن است و سلطنت قانونی غیر مشروطه، همان سلطنت مستبده است. بعلاوه، قانونداری که سپری از قانون بر روی خود بگیرد و با شمشیر استبداد به روی ملت، دو اسبه بتازد، بلکه در دولت مستقله قانونی، مجلس مشورت نیز هست و قانون حکم می کند بر لزوم مشورت در امورات و با وجود مجلس شورا، باز مشروطه نیست چرا که حاکم و طرف مشورت و اعضاء، همه از جانب دولت است و ملت را دخالتی نیست وانگهی رأی شاهانه، مقدّم بر رأی تمامی اهل مشورت است. مثلاً سلطنت خونریزانه چنگیزی^۳ با وجود قانون، که «یاسای چنگیزی»^۴ یش می نامیدند و با وجود مجلس مشورت که «قوررولتا»^۵ یش می گفتند، باز دولت مستبده بود.

بعد از عرض این مقدمات، معروض می داریم مهاجمات مادی و معنوی و پولتیکی دُول خارجه بر ممالک اسلام و عالم اسلامیت، محسوس و در خطر عظیم بودن بیضه اسلام بر هر ذی حس، بی اقامه برهان، واضح و آشکار و وجوب حفظ اسلام، از ضروریات دین است و فعلاً تبدیل سلطنت به سلطنت مشروعه صحیحه، ممتنع^۶ و رفع این خطرات مقدور نیست مگر با قوه اجتماعی تمامی قوای علمیه و عملیه و مادیه و معنویّه مسلمین «که مرکز آن قوه را سلطنت نامند» و اعمال رویه و تدبیر در علاج کار و تعاطی افکار. و این اجتماع و مبادله آراء، اثری نبخشد مگر با دفع خودرأیی و استبداد قوه مرکزیه که مرکز قوه فاعله و مجریه است و منع آن از «فعال مایشاء»^۷ و «الحاکم لما یرید»^۸ بودن.

و بنا بر این مقدمات بود که حضرات عالیات، ملت را بر سلطنت، ناظر قرار دادند و مرکز را تحت نظارت و مراقبت گذاشتن تا با این واسطه، آنچه ملت به حکم «الجزاء ضرورات مُجبره»^۹ می دهد، لااقل صرف اباطیل نشود و در تعمیر مُلک و آبادی مملکت، سعی و صرف شود و امنیت بر رعیت، حاصل شده تا هر طبقه بتواند با فراغت خاطر از حکم استبداد، پی شغل مخصوص از کسب و تحصیل معاش و اختراع اسباب تسهیل امور معاشیه

۱. جمع عُند به معنای لجاجت. [فرهنگ لغت المعانی]

۲. جداکننده. [فرهنگ عمید]

۳. محال، غیرممکن. [فرهنگ عمید]

۴. تبادل و تضارب افکار.

۵. کسی که آنچه بخواهد انجام می دهد. [فرهنگ عمید]

۶. همان معنی مذکور در پاورقی قبل را می دهد.

۷. اشاره به یک قاعده فقهی دارد که طی آن، «ضرورت ها باعث مجبور شدن انسان می گردد» مانند خوردن گوشت خوک که حرام است، توسط یک مسلمان برای رها شدن از خطر مرگ.

برود، تجویز بلکه حکم بر وجوب آن فرمودند و ما مشروطه‌طلبان نیز به حکم انقیادی که بر آن بزرگواران داریم، مُطاوَعَت کردیم. این است خلاصه عقاید مشروطه‌طلبان که در این رساله معروض داشتیم. «بس که گفتم، زبان من فرسود».

۱. فرمانبرداری. [فرهنگ عمید]
۲. پذیرفتن، اطاعت کردن. [فرهنگ معین]

ملت چه می خواهد؟ دولت چه می گوید؟

چاره چیست؟ عاقبت کار چیست؟

فصل اول: ملت چه می خواهد؟

ملت دو چیز می خواهد؛ یکی حفظ سلطنت و شوکت اسلام و مذهب جعفری و دیگری؛ بقای مُلک ایران بر ایرانیان. یعنی سلطنت ایران دو جنبه دارد: یکی؛ جنبه سلطنت اسلامیت و مذهب، دیگری؛ جنبه تاجداری ملک کیان. اولی به لحاظ روحانیت و داخل معنویت است. دومی به ملاحظه جسمانیت و داخل مادیات و فعلاً این هر دو عنوان، در یک هیکل جمع است که آن را سلطنت اسلام و ایران نامند.

در عنوان اولی، کافه مسلمین عموماً و شیعه مذهب خصوصاً، متحدالرأی و متفق الفکر و در این مسئله، فرقی میان مسلمین ایران و سایر ممالک روی زمین نیست و به عبارت آخری، سیصد میلیون مسلم، همه طالب تشدید سلطنت اسلام و اجرای احکام آن است.

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

و همه این ملت واحد که تابع یک قبله و افراد یک قبیله هستند «الآنکه یا غافل است یا متجاهل»^۱، در این امر اتفاق و اتحاد دارند و اختلاف مذهب و کثرت فرق مسلمین در این مسئله، سر مویی اسباب اختلاف نمی تواند بشود و آنگونه اختلافات هر چه باشد، نزاع خصوصی است و مانع از اتحاد حقیقی مرکزی نیست و نباید بشود.

۱. میلیون. ۳۰۰ میلیون نفر، جمعیت مسلمانان در آن روزگار بوده است.

۲. استوار کردن، برافراشتن. [فرهنگ عمید]

۳. متجاهل، کسی است که خود را، نادان نشان می دهد.

پیغمبر واجب التکریم (ص) می فرماید: «المؤمنون إخوة تتكافى دمائهم وهم يد على من سواهم» یعنی تمامی مؤمنین با هم برادرند و در خون، برابر. یعنی قیمت خون همه، یکی است و در قاتل و مقتول از هر طبقه باشند ولو یکی پادشاه باشد و دیگری گدا، حکم قصاص، علی السویه است و تمام مؤمنین، دست همدیگرند در دفع دشمنان خود. و در این عنوان، تعدد سلاطین، مضرتی ندارد و منافی این مسلک نیست در صورتی که در حفظ مرکز حقیقی که حفظ نوع اسلامیت است، اتحاد پولتیک داشته و چنانچه پیغمبر فرموده، در دفع ضرر و جلب منفعت، متحد و متفق باشند.

بلی! اسلام بلکه اهالی تمام روی زمین، وقتی، در زیر بیرق سلطان واحد جمع خواهد شد و جز یک تن در بسیط زمین سلطنت نخواهد کرد و جز یک قانون، معمول و مجری نخواهد شد و شرع و عقل، این نوید را داده و روزگار، ضامن همچو روزی است ولی عجالتاً تا آن روز نیامده، تکلیف فعلی کافه مسلمین و همه سلاطین آن همین است که گفتیم. اگرچه هر مملکت، سلطانی و هر سلطان، مشرب خاصی داشته باشد، تا وقت موعود برسد و سلطان معهود ظاهر شود.

یک نکته در این معنی، گفتیم و همین باشد

در امر دوم که سلطنت خاک ایران و تاجداری مملکت کیان است، تمام ایرانی نژاد، هر جا باشد و هر مذهب داشته باشد به حکم اینکه فرزند این مادر است سعی اش در حراست وطن و استقلال عزت و ثروت وطن است و همیشه در صدد این است که بیرق پادشاه مملکتش، بالای همه بیرق‌ها و حکمش مافوق حکم‌ها باشد و رعیت خود را چنان نگهداری کند که محسود دیگران باشد و درخت همایون سلطنت، چنان تناور و بارور گردد که همه مظلومین و ملهوفین^۲ و دلسوختگان از اقطار^۳ عالم، پناه به درگاهش آورند و هر کس که تاریخ خوانده، می داند که ایرانی وقتی ضعیف شده و تمکین از دیگری کرده یا هر وقت که قوت گرفته و بیگانه را دور کرده است، جز به سلطنت ایران نژادان، تن در نداده است. این هر دو مسلک^۴ و این هر دو، چون شارع^۵ عام و شاهراهی است که ملت را راهنمایی می کند به مقصد واحد که کعبه آمال همه است و آن عبارت است از سعی در پایداری

۱. برابر.

۲. جمع ملهوف به معنی ستم دید و دل سوخته. [فرهنگ عمید]

۳. اطراف. [فرهنگ معین]

۴. منظور از «دو مسلک»، همان است که ثقة الاسلام، در ابتدای همین فصل نام برد: ۱- سلطنت اسلام و مذهب و

۲- تاجداری ملک کیان.

۵. شارع در اینجا، نه به معنای قانونگذار فقه، بلکه به معنای خیابان و محل رفت و آمد عمومی است.

سلطنت اسلام و ایران. و علاج آن نیز منحصر است به مشروطه بودن دولت که علت تامه بقاء سلطنت و شوکت اسلامیست و ایرانیت می‌باشد.

حجج الاسلام به ملاحظه مقتضیات عصر و حفظ جنبه روحانیت، حکم بر وجوب مشروطیت دادند و آن را مقدمه عقلیه بقاء شوکت اسلامیست دانستند و وجوب عقلی و پولتیکی آن هم، بر همه آلا بر «غبی یا متغابی»، واضح و لایح [است] و تجربیات بر ما ثابت کرده که مادام که رشته امورات در دست یک نفر است و آن یک نفر، فعال مایشاء است و سلطنت را برای وجود خود می‌خواهد نه وجود خود را برای سلطنت، چنانچه حکیم سعدی گوید:

گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست،

جز خرابی مملکت و پریشانی ملت را چشم داشتن، تخم بیهوده در شوره‌زار کاشتن است. ایران، هشتاد و چهار سال قبل، قدرت آن را داشت و جرأت آن را کرد که با دولت روس جنگ نمود اگرچه از خیانت رؤسای لشگر، مغلوب شد. **محمدشاه** بر سر هرات لشگر کشید اگرچه کاری نکرد اما باز حشمت سلطنت تا این درجه بود که دو سال مرکز ایران خالی ماند و دولت اگر منفعتی نبرد مملکت نیز اختلال نیافت و ناصرالدین شاه، هرات را فتح کرد اگرچه در مرو شکست خورد. بعد از آن، اگرچه مملکت داری یک مرتبه به عیش رانی مبدل شد اما باز صورت ظاهری حفظ می‌شد و لااقل دولت یا خود ملت قرضی نداشت. تاریخ بعد از آن را نمی‌گوییم زیرا که همه می‌دانند.

حال از عقلا می‌پرسیم و انصاف را به داوری می‌طلبیم که دولت ایران و روس، هر دو سلطنت استبدادی بود و حکومت افغان در عداد دول محسوب نمی‌شد، پس چه شد که در عرض هشتاد و چند سال، دولت روس این همه پیش آمد و دولت ایران این همه عقب رفت و افغانستان ادعای استقلال نمود؟ آیا معاذالله، اسلام مانع ترقی است چنانچه دشمنان ما می‌گویند؟ آیا رشادت ایرانی کمتر است؟ مشروطه را پیشکش کردیم و اسمش را هم نبردیم، آیا شریعت و ملت حق ندارد سؤال نماید که چرا «دو کشتی متساوی‌الاساس در یک بحر، یکی رسید به ساحل، دگر به طوفان رفت»؟

بلی! نود سال به خواب رفتیم یعنی خواب خرگوشی مان دادند و ما را لای لای گفتند و گهواره جنبانی کردند و گفتند که هنوز شب است تا آنکه یک دفعه خواب‌های موحش و کابوس‌های مُدحش^۲ ما را از خواب بیدار کرد. دیدیم آفتاب از وسط‌السماء نیز گذشته و

۱. غبی به معنای نادان و جاهل. مُتغابی به معنای غافل و بی‌خبر. [لغتنامه دهخدا]

۲. هویدا، آشکار. [فرهنگ عمید]

۳. در متن کتاب، مدحش آمده که به نظر می‌رسد صحیح آن، مدهش باشد به معنای وحشت‌آور و هراسناک. [فرهنگ معین]

خوان نعمت را مهمان‌های ناخوانده یغما کرده‌اند و جز ته سفره چیزی نمانده و مانند شکار جرگه‌ای، دور ما را با حربه‌های آتشین گرفته‌اند. حالا که ملت، نیمه‌بیدار شده و چشم خود را می‌مالد مانند طفلی که از خواب بیدار شود و در دست دیگر، نعمت‌های خوشگوار ببیند و در سفره خود جز نان جوین چیزی نیابد و بنای جَزَع بگذارد، معلوم است که دیگر به خواب نخواهد رفت و لقمه نان جوین را سخت نگاهداری خواهد کرد تا آن لقمه مختصر را قوت خود کرده، بتواند در پی تحصیل اغذیه لطیفه دیگر برود، خانه خود را که دیگران تصاحب کرده‌اند، تملک نماید. این است که ملت، علاج حفظ این نعمت باقیمانده را در مشروطه کردن دولت و آزادی خود می‌داند و دیگر به خواب نخواهد رفت تا به حد بلوغ برسد.

معنی مشروطه را در رساله اولی^۵ و در همین عریضه لالان گفته‌ایم. حاجتی به تکرار نیست ولی مستبدان، مشروطه را موافق صرفه خود معنی کردند و آزادی را که ملت می‌خواهد، اسمش را لامذهبی و خروج از قید شریعت گذاشتند و انکار دین شمردند. آنچه همه ملل می‌خواهد، آزادی از فشار استبداد است و عرصه جنگ، در این مقام است. دین جدا است، دولت جدا است. هر صاحب مذهب، احکام مذهب خود را قبول کرده و آن، توشه آخرت اوست. سبحان الله! این همه هیجان عالم و عامی که «بساط سبزه لگد کوب شد به پای نشاط»، برای خروج از دین است؟ بلی، غیر متدین در این میدان، جولان خواهد کرد مانند عهود سالفه، تک و پوی خواهد نمود اما «للحق دوله و للباطل جوله»^۶ و اگر مراد از آزادی، همان باشد که مستبدان می‌گویند، ملت حق دارد بگوید که مروج این مسلک، شماست که فح باب منکرات را کرده، نشر فضایح کردید. «نه در اندیشه فردا و نه در حسرت دوش»، ثمره عشرت‌های نامشروع و ظلم‌های ناگوار و هتاک‌های حرمت الهیه را از درخت آزادی که در باغ استبداد کاشته بودید، چیدید و ثروت ملت را به زور عدم مسئولیت جمع

۱. جرگه عبارت است از عده‌ای سپاهی یا شکارچی که در صحرا، شکار را محاصره کنند. [فرهنگ عمید]

۲. سلاح. [فرهنگ معین]

۳. «در دست شخص دیگری».

۴. بی تابی. [فرهنگ عمید]

۵. «رساله اولی»، نامه‌ای است کوتاهتر که چندی قبل از نگارش لالان، از سوی ثقه الاسلام، برای علمای نجف فرستاده شد.

۶. یعنی «مجادله مشروطه‌طلبان و مستبدان، بر سر آزادی از فشار استبداد است».

۷. زمان‌های قدیمی. [لغتنامه دهخدا و فرهنگ عمید]

۸. اشاره به جمله‌ای است قصار از امام علی (ع) به این مفهوم که با وجود آنکه باطل همیشه در اطراف حق، جولان می‌دهد اما در نهایت، برتری با حق است.

کرده، صرف مخارج فرنگستان و ترویج مذهب مَرَدِکیان که اباحه خروج و اموال است، نمودید.

این آزادی، همان است که خالق منان، بر بنی اسرائیل عطا فرمود و ایشان را از استبداد فرعون آزادی بخشود و در حق فرعون می‌فرمایند: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَ هُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَ هُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۱. می‌فرمایند: فرعون برتری جست بر مردم در روی زمین و اهل آن را فرقه فرقه کرد و ضعیف شمرد طایفه ای از آنها را؛ پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت (برای کنیزی و خدمتکاری) و فرعون از مفسدین بود.

و آزادی‌طلبان، همانند که خداوند در حق آنها می‌فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۲. می‌فرماید: خانه آخرت (یعنی بهشت جاویدان) را قرار می‌دهیم برای اشخاصی که نمی‌خواهند زبردستی و فساد نمایند در روی زمین و نیک انجامی برای پرهیزگاران است. بلی! همه عبدِ رِقِّ حضرت پروردگار است و این خداوند برای بندگان خود، آزادی بخشید و جز در احکام قانون شریعت که نظم دنیا و آخرت با اوست و احکام سیاسیه، کسی را چیره‌دستی نداده و یکی را محکوم به حکم دیگری نکرده و این است معنی آزادی به آنچه که اصحابنا می‌فرمایند و تفسیر «بما لا یرضی صاحبه»^۳ می‌کنند.

حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام در موقع خلافت خود، در کوچه و بازار، میان مردم راه می‌رفت و به ایشان می‌فرمود راه بدهید امیر خودتان را. نه فراش داشت و نه دورباش و کورشو می‌گفتند. دهقانان که ادب ایام سلاطین فرس داشتند وقتی آن حضرت، بغتاً برای آنها ظاهر می‌شد، ایشان به پا خواستند و به رکاب آن حضرت افتاده پیاده راه رفتند، آن حضرت، ایشان را منع فرمود. آزادی‌طلبان می‌خواهند دورباش و کورباش گویان، لال شوند تا گوش دیگران را کر نکنند. مشروطه‌طلب، آزادی قلم و آزادی زبان می‌خواهد یعنی قدرت امر به معروف و نهی از منکر، نه اینکه صفت استبداد را از شما سلب کرده، خود

۱. آیه ۴ سوره قصص.

۲. آیه ۸۳ سوره قصص.

۳. بندگی. [فرهنگ معین]

۴. کنایه از این است که تفسیر ما از «آزادی» به گونه‌ای نیست که رضایت مخالفین مشروطه و حامیان استبداد را همراه داشته باشد.

۵. فرس در لغتنامه دهخدا و فرهنگ عمید، به ایران و ایرانیان گفته می‌شود. در کتاب «نظام‌التواریخ» که مؤلف ناشناسی دارد و در عهد مغول نوشته شده، «مُلُوک فرس» یا سلاطین فرس، به پادشاهان ایرانی تا زمان حمله اسکندر گفته شده است. [دانشنامه ویکپدیا]

۶. ناگهان. [فرهنگ عمید]

مالک شوند و دروغ و افترا هر چه بتوانند بگویند و آنچه در این مدت، برخلاف این مسلک و مسلک مشروطه حقیقی اتفاق افتاده، همه می‌دانند که علتش چیست و کسی نمی‌تواند منکر قُبْح آن بشود و مسلّم است که حکم ایام جنگ، غیر از حکم ایام صلح است. هر وقت مشروطه استحکام گرفت، بالبداهه، حق به مرکز خود قرار می‌گیرد و هیچ عاقلی نگوید که آنچه فعلاً در دست است مشروطه است. «سبحانک هذا بهتان عظیم».

فصل دوم: دولت چه می گوید؟

دولت، اول عنوان کرد که چند نفر لامذهب در دارالشورا هست که باید تنبیه شود و کرد آنچه کرد که همه می دانند و دارالشورا را سه ماه تعطیل نمود و وعده داد که در ۲۳ شعبان باز افتتاح دارالشورا شود. در این بین، آن مقدمات فجیعۀ تبریز را هم آمد و جمعی که در اول جز هشت تن نبودند، در پی حفظ ناموس و جان و مال برخاستند و اسم مشروطه بالمره از میان رفته بود. بعد، خدا برکت دهد زور استبداد را، که هر چه به هتاک و بی باکی افزود، کار مشروطه بالا گرفت. دولتیان، اهل تبریز را یاغی و شریر، قلمدادند و بهانه کرده، گفتند تا تبریزیان تنبیه نشوند دولت، مشروطه نخواهد داد و در آخر شعبان، به سپهدار تلگراف کرد: «دولت، مجلس مشروطه که مطابق با مزاج مملکت و مطابق با شریعت نبوی (ص) باشد خواهد داد» و وفا بر این وعده را نیز موکول بر تنبیه تبریزیان کرد و آنها را اشرار خواند. در ۲۷ شعبان هزار و سیصد و بیست و شش به صدراعظم دستخط فرمودند که «مجلسی که قوانین آن موافق مزاج مملکت و موافق قانون شریعت حضرت ختمی مرتبت (ص) و حافظ قوانین عدالت و نشر عدل و داد باشد منعقد می نمایم» و باز می فرمایند «به آن جناب اشرف مقرر می فرمایم انعقاد مجلس مزبور را با شرایط و حدود معنی که موافق مزاج مملکت و قانون، موافق شریعت مطهره و مانع تولید هرج و مرج باشد. نوزده ماه شوال، اول

۱. مجلس شورای ملی.

۲. محمدولی تنکابنی ملقب به سپهدار اعظم که قبل از آنکه محمدعلی شاه، ایران را ترک کند، به صورت غیررسمی و تا قبل از ثبات امورات، نخست وزیر ایران بود.

۳. منظور، «محمدعلی شاه قاجار» است که به سپهدار تلگراف داد.

انعقاد آن است. مرحمت خواهیم فرمود» و می‌فرمایند: «از حالا مقرر می‌فرماییم که نظامنامه انتخابات و قوانین مملکتی که مطابق با قانون شرع انور باشد نوشته، مرتب دارید الخ» و می‌فرمایند: «چون اشرار در تبریز به قدری هرزگی و شرارت و خونریزی کرده و شهر را مغشوش» تا اینکه می‌فرمایند: «تا شهر تبریز منظم نشود آن شهر از این، مستثنی خواهد بود». بعد در ۱۲ شوال در تهران، مجلسی کردند و افتتاح دارالشورا را عنوان کردند. یک دفعه، جمعی عرضه داشتند که «مجلس شورای عمومی منافی با قواعد اسلام است و ممکن الجمع نیست» و در ۲۴ ماه مزبور عریضه دادند. شاه در صدر آن، دستخط کرد: «حال که مکشوف داشتید تأسیس مجلس، با قواعد اسلامی منافی است و حکم به حرمت دادید و علمای ممالک هم به همین نحو کتباً و تلگرافاً حکم بر حرمت نموده‌اند، در این صورت ما هم از این خیال، بالمرة منصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد الخ».

در غرة آذی القعدة ۱۳۲۶ نظامنامه دارالشورایی که موافق مزاج مملکت و مطابق شریعت طاهره است، از صحنه همایونی گذشت و در ۲۱ ماه مزبور طبع شد و مجلس نیز منعقد گردید و بند ۳-۷-۱۶-۱۷-۱۹ تماماً موافق مزاج مملکت و مطابق شریعت مطهره است!!! چراکه اراده علیّه ملوکانه در همه آنها قید و مقدم بر همه احکام است.

و از این مقدمات و نتایج، معلوم است که نیت دولت چیست و تلگرافاتی که در این مدت به حجج الاسلام نجف شده و خطباتی که از ایشان صادر شده، لازم نیست ذکر نمایم و مقصود ما تاریخ‌نویسی نیست و می‌رویم سر اصل مطلب و می‌گوییم:

دولت، مشروطه نمی‌خواهد و نمی‌خواهد از قدرت استبدادی خود تنزل کند و نقد قلیلِ موقتی را با نسیه کثیرالمنفعه دائمی، خوش ندارد مبادله نماید و امروز تخم‌پاشیدن و بعد از مدتی بهره‌برداشتن را دوست ندارد و دو چیز را بهانه کرده، یکی؛ اختلال دارالشورا و پاره‌ای حرکات عامیانه عموم بر ضد آسایش که خود را بی‌لگام تصور کردند و از حدودی که مشروطه، تخطی از آن را جایز نمی‌داند گذشتند. دیگری؛ مخالف بودن مشروطه با شرع مطهر. جواب اولی را همه گفته‌اند و ما هم در عریضه لالان حاضر، اشارتی کردیم و اینجا نیز می‌گوییم جنبش عوام را چاره نبود مگر مداخله عقلا و با آنها هم‌زبان شدن و با زبان کودکی، آنها را از صرافت اختلال و خودسری انداختن ولی جمعی، تکلیف شرعی خود ندانستند، جمعی نیز ذاتاً کم جرئت بودند، جمعی هم از خوف استبداد، دم نیاوردند و دولتیان نیز متصل، دامن‌زن اشتعال این نایره بودند چنانچه اختلال حدود اردبیل و قره‌باغ و

۱. روز بیست و چهارم ماه شوال.

۲. روز اول ماه قمری. [فرهنگ عمید]

۳. آتش برافروخته. [فرهنگ عمید]

ماکو، همه منشأش معلوم است و اطاله نمی‌کنم. اما مخالف شرع بودن، در صورتی که حجج الاسلام عتبات که امروز مرجع و ملجأ کافه شیعه مذهب هستند، فتاوی صریحه بر وجوب آن بدهند و غیر از قول، فعلیات نمایان نیز از ایشان ظاهر شود و بقای شوکت اسلام را در آن ببینند، مخالفت دیگران، خلاف است.

اما اینکه مشروطه موافق مزاج مملکت نیست، بلی هرج و مرج در هیچ مذهبی و ملتی صحیح و روا نیست. علما، مشروطه را واجب شمرده‌اند نه هرج و مرج را. اگر مشروطه را دادندی و رفع غوائل را نمودندی، یعنی بر هرج و مرج نیفزودند و مشروطه رواج یافته و به طور صحیح و متقن، مردم آسوده شده بودند.

شما را به خدا، از اصول سیاسیة طاهره چرا باید غفلت یا تغافل کرد؟ نبی اکرم (ص) که اظهار نبوت در میان عرب فرمود و با وجود جهالت فوق العاده که عرب را بود، خداوند امر به شور آفرمود. عرب با آن جهالت را شور کردن، موافق مزاج می‌شود و لیکن پس از هزار و سیصد سال، تربیت و تهذیب ایرانیان، موافق مزاج مملکت نمی‌شود؟ «تِلْكَ إِذَا قَسَمَةٌ ضِيزِي»^۳ و اینکه از قول علمای تهران یا ممالک اطراف، شهرت دادند و نوشتند: «مجلس شورای عمومی منافی با قواعد اسلام است و ممکن الجمع نیست»، ما ابداً باور نداریم که صاحب علمی، تَفَوُّهٌ بر این عبارت نماید.^۵

اولاً؛ اگر مقصود این است که چون احکام سلطنت، شرعی نیست، مشورت در این نیز شرعی نیست، در این حال، از اصل سکوت کردن و به فرع آن چسبیدن، خیلی مضحک است و مثل این است که عوض اینکه بگویند شراب خوردن حرام است، بگویند در جام طلا، شراب خوردن حرام است و همان است که وقتی، در تبریز، از ساده لوحی، حکم شرعی گرفتند بر اینکه تیماج، گمرک ندارد و گرفتنش بدعت است. ثانیاً؛ باز می‌پرسم آیا سلطنت مستبده را سر خود گذاشتن و آن را تحت قانون نیارودن که اَعْقَابِش^۴ نیز نتواند آن قانون را به هم بزنند و رجوع بر خودسری نماید جایز است یا نیست؟ و این عمل، موقوف به مشورت عامه یعنی واداشتن تمام ملت است بر ادعای این حق که هروقت پادشاه خواهد نُکول^۵ نماید، ملت نیز حاضر به مدافعه باشد، هست یا نیست؟ ثالثاً؛ در صورتی که دولت از قدیم

۱. غوائل، جمع غائله است.

۲. مشورت کردن.

۳. این جمله، آیه ۲۲ از سوره نجم است به این معنا که «در این صورت، این تقسیمی ناعادلانه است».

۴. سخن گفتن، حرف زدن. [فرهنگ عمید]

۵. یعنی باور نداریم که یک شخص عالم این سخن را گفته باشد.

۶. چرم. [لغتنامه دهخدا]

۷. بازماندگان، فرزندان آینده. [فرهنگ معین]

۸. برگشتن و روگرداندن. [فرهنگ عمید]

نیز اسم دارالشورایی جعل و مجلسی نیز برای آن معین کرده بود و ابدأ گفته نمی شد منافی با قواعد اسلام است، پس حالا به چه مناسبت لوای تکفیر برافراشته می شود و شورای عمومی، منافی با قواعد اسلام می شود؟ و بعد از صدور این حکم از آقایان، مجلسی که در سی ام ذی قعدة ۱۳۲۶ در تهران، به اسم دارالشورا منعقد شد و چهل و چهار نفر اعضا بر حسب انتخاب دولت برای آن، منتخب و قانونش نیز نوشته شد به چه عنوان مشروع گردید؟ بلی! چون در اغلب مواد آن، چنانچه سابقاً گفتیم اراده ملوکانه، حق ابطال و فسخ همه را داشت، موافق مزاج مملکت و مطابق شریعت طاهره شد. رابعاً؛ گوئیم چنانچه در عریضه نیز شرح دادیم که بقای سلطنت اسلام و مذهب اثنا عشری و ثبات سلطنت ایران، موقوف بر سلب استبداد یعنی خودرأیی است و این شرط، محال است صورت بگیرد الا با نظارت عامه عقلا و در صورتی که پیغمبر معصوم، مأمور بر مشورت باشد (یعنی در موضوعات) و حال آنکه عقل کل و مؤید من عندالله است، امثال ماها جاهل غیرعادل را چه عذری در استبداد خواهد بود؟ و ما خیلی تعجب داریم قانونی که دارالشورای ملی، مدلول آن را تصدیق کرد و به نظر شریف حجج الاسلام عتبات نیز رسید و تکذیب نفرمودند، مخالف شریعت طاهره می شود اما قانونی که **مشیرالسلطنه** بیچاره و امثال او که در پس آینه، طوطی صفتش داشته اند و خیلی مناسب است شعر **جمال الدین**!

زشت بود روز عید چون که ز بی مایگی پیرزن خرسوار گوی ز میدان برد^۵
می فرماید: «چون اشرا تبرز به قدری هرزگی کرده اند... و تا شهر منظم نشود تبریز از این حکم مستثنی خواهد بود». اهالی تبریز مطالبه حقوق می کردند و می کنند و مطالبه حقوق، در هیچ لغتی جز در میل استبداد، شرارت نامیده نمی شود و علت این انقلاب هم نیست، مگر ندادن حقوق مورد درخواست. البته مشروطه طلبان، خود را معصوم نمی دانند و در میانه خودشان دائماً این زد و خورد هست و می خواهند داوطلبان را به حق گویی و خوش رفتاری و عدالت پروری عادت بدهند تا در سایه آن، سایرین را دعوت به راه استقامت نمایند.

۱. مفاد، مضمون، مفهوم. [لغتنامه دهخدا]

۲. میرزا احمدخان مشیرالسلطنه، نخست وزیر ایران در فاصله سال های ۱۲۸۷ تا ۱۲۸۸. [دانشنامه ویکیدیا]. لازم است با وزیر کاردان ایرانی، میرزا حسن مشیرالدوله، یکی انگاشته نشود.

۳. اشاره به غزلی از حافظ است و کنایه از کسی که مانند آینه، تکرار طوطی وار سخنان دیگران را منعکس می کند.

۴. اشاره به «جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی» شاعر قرن ششم هجری قمری دارد.

۵. بیت اصلی شعر از عبدالرزاق اصفهانی به این صورت است: «زشت بود روز عید در صف چوگان زنی، پیرزنی خرسوار گوی ز میدان برد». مشخص نیست قصد تفه الاسلام از تحریف قسمت آخر مصرع اول، مناسبت سازی با موضوع بوده یا خیر!؟

فصل سوم

تکلیف چیست؟

تکلیف، اطاعت امر خداوندی است که می‌فرماید: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ»^۱. تکلیف، استقامت مزاج و عدم انحراف از جاده صواب است. تکلیف، حکمت آموختن است یعنی آنچه مستبدان، پیشه خود کرده و همه را به ناله آورده بودند، ترک کردن است. تکلیف، این است که بزرگ و کوچک و وضع^۲ و شریف، به قانون شریعت طاهره عمل کرده، عدالت را پیشه خود سازیم و امر به معروف و نهی از منکر را که آزادی زبان و قلم عبارت از اوست، از دست ندهیم و طوری نماییم که دیگران از آتش ظلم فرار کرده و بر سایه استراحت گرد آیند و کاری که شمشیر نکند، با قوه حکمت عملیه به جا آریم.

عزیزان وطن! این است صیحه آسمانی با لسان قرآن که می‌فرماید «إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا»^۳. خرابی آبادی‌ها، بسته بر تعدی صاحبان نفوذ آن آبادی است. حدود حقه و مملکت ما، از تعدی صاحبان نفوذ قدیمه، خراب شده بود و در این کشاکش، حالیه به حالت سگرات^۴ افتاده باید با اهلیت جامعه، جهاد شرفی نماید و مشتی ودایع الهیه را مستخلص کند.

۱. آیه ۱۱۲ سوره هود. همانگونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن.

۲. فرومایه و پست. [فرهنگ معین]

۳. آیه ۱۶ سوره اسراء.

۴. بی‌خبری ناشی از مستی. [فرهنگ عمید]

مشروطه‌طلبان را، بابی^۱ و طبیعی^۲ و مزدکی^۳ مذهب گفتند و نوشتند. تکلیف، آن است که ما تکذیب اقوال مدعیان را نماییم و تنها، به گفتن قناعت نکنیم و تا به مقام فعل بیاوریم و کوس عدالت نزنیم، از پای نشینیم. عزیزان وطن! ملت، بی علم است و تابع قوت و طالب امنیت. مشروطه‌طلبان باید حُسن مشروطه را برای ایشان، حسی نمایند^۴ و برای شخص بی اطلاع و بی علم، دلیل و برهان معنوی آوردن بی جا است، چنانچه پیش نظر ما است. و همه ملتفت هستیم که هر تاجری که متاعش بهتر و ارزان تر و سهل‌البیع و خوش رفتار و خوش طلب است، عموم به دورش جمع شوند. کساد کردن بازار خصم، با قوه جبریه نیست، حکمت عملی لازم است. ما که جاهلیم، جهالت عیب نیست. همه از شکم مادر در لباس جهل متولد شده‌ایم. عیب، عدم التفات بر جهالت و خود را عالم شمردن است و مادام که در جهل مرکب هستیم یعنی بر بی علمی خود واقف نیستیم، کار ما همین خواهد بود.

قوای ثلاثه علم و قدرت و ثروت، با سه خصم خود که جهل و ضعف و فقر است، همیشه مشغول جنگ است و غلبه همیشه با آن سه قوه اولیه است. مستبدین فقط در پی تحصیل قوت و ثروت بوده‌اند. مشروطه فقط طالب علم است و عمل؛ و می گوید علم، آن دو قوه دیگر را نیز تحصیل می کند و مزیت علم و عمل را بر ثروت، صاحب شریعت طاهره فرموده‌اند و فضیلتش، حسی است. حالا که تبریزی، لوائ مشروطه برافراشته، اگر علوم عالیه را ندارد، لااقل علوم بدیهیه^۵ را که داراست. ما اگر به همان علمی که داریم، عمل نماییم، مسلماً پیش خواهیم افتاد چرا که علم استبدادیان، بیشتر از ما نیست.

پس بیاید دست به دست هم بدهیم و هم آواز شویم و آن علم عدالت را که همه می دانیم و مرکوز طباع^۶ ماست و شریعت اسلامی به ما یاد داده، معمول داریم تا خود را به ساحل نجات برسانیم و از طرف خصم، ایمن شویم و بر او غلبه جویم. مملکت ما فقیر بود و مستأصل شد. جنگجو و صلح طلب باید قناعت نموده و وجهه همت خود را، اجرای مقاصد عامه کنیم، نه اجرای مقاصد خاصه.

۱. هواداران فرقه سید علی محمد باب.

۲. اشاره به مکتب فلسفی «ناتورالیسم» یا طبیعت گرایی دارد که اساساً به نیروهای فراطبیعی یا خدامحور اعتقاد ندارند. [دانشنامه ویکپدیا]

۳. مزدک یکی از بلندپایه ترین مقامات مذهبی زرتشتی در قرن ۶ میلادی در ایران عهد ساسانی بود که بعد از جدایی از دین زرتشتی، آیین جدیدی بنا نهاد و در نهایت به دستور انوشیروان اعدام شد. [دانشنامه ویکپدیا]

۴. خوبی های نظام مشروطه باید برای همگان محسوس باشد.

۵. علم بدیهی، علمی است که حصول آن متوقف بر فکر و نظر نباشد گرچه ممکن است مبتنی بر توجه عقل، احساس، تجربه و یا حدس باشد. [دانشنامه ویکی فقه]

۶. ثابت و برقرار. [فرهنگ عمید]

۷. جمع طبع و به معنای سرشت‌ها و خوی‌هاست. [فرهنگ معین]. مرکوز طباع، یعنی در سرشت ما جای گرفته است.

در مصطبه عشق تنعم نتوان کرد گر بالش زر نیست بسازیم به خشتی
اینک به اخبار رجوع نمایید:

پیغمبر ما (ص) در دعوای بزرگ، چند شب و روز گرسنه به سر می‌برد. اصحاب
گرامش تبعیت می‌کردند. غلبه اصحاب آن حضرت، بر اثر عدالت و تقوا و اطاعت رئیس
عالم و معصوم بود. فعلاً اگر همه را نداریم، لااقل بعضی را که داریم. چرا باید همه را ترک
کنیم؟

فصل چهارم عاقبت کار چیست؟

اگر دولت، مشروطه را ندهد و امنیت و ائتلاف میان دولت و ملت حاصل نشود و طرفین از همدیگر مطمئن نشوند، رفته رفته دایره فساد وسعت گرفته و تمامی ممالک، پامال تاخت و تاز و عدم امنیت شده، نه سر ماند و نه دستار و اگر ما تبریزیان نیز به تکالیف فصل سوم عمل ننماییم و خود را از همه چیز معاف شمیریم، اولین جام خذلان را از دست ساقی عدوان، ما خواهیم نوشید.

پایان